

## یک خبرودو تفسیر

تقی روزبه

خبرفوق ازدوجنبه حائزاهمیت است:

قبل از همه و صرفنظر از هنرنیتی که رژیم داشته باشد، نفس اجازه خروج به رئیس هنیت مدیره یک سندیکای مستقل، آن هم کسی که به تازگی وبه طور موقت از زندان آزاد شده است، برای شرکت درکنگره جهانی فدراسیون کارگری را باید یک گام مهم در تثبیت موجودیت سندیکای مستقل شرکت واحد بشمار آورد.

بقیه در صفحه 2

## موریا نه تپش های زمان ات را می شمارد!

اگر قرار است «چهره های چپگرا و سوسیالیست ایرانی» در برابر عملکرد همه ی چپ های جهان پاسخگو باشند، آقای زیدآبادی و شرکا هم باید در مقابل عملکرد جرج بوش و دونالد رامسفلد و کاندولیزا رایس و پل ولفوویتز و مایکل لدین پاسخگو باشند.

بقیه در صفحه 4

کارفرمایان ایران هم به صلاحیت هیأت نمایندگان به ظاهر کارفرمایی ایران در اجلاس جهانی کار شکایت کردند! سایت راه کارگر بقیه در صفحه 17

## اعتصاب کارگران شرکت نیشکر هفت تپه

گزارش فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران. بقیه در صفحه 19

## چهره مافیا به روایت رسمی

سایت روشنگری بقیه در صفحه 18

## خردادماه، خمینی و خاوران

ماهنامه تاسیانی بقیه در صفحه 20

## اطلاعیه مشترک



محمود صالحی چهره سرشناس جنبش کارگری همچنان در زندان است. جان انسانی مبارز و آگاه به مبارزه طبقاتی، بطور جدی در خطر است، با تمام قوا به یاریش بشتابیم.

بقیه در صفحه 6

"بازخوانی تجربه ی صندوق حمایت از کارگران زندانی"

کریم آسایش محمد بقیه در صفحه 7

### \* دیدگاه \*

## طرح حمایت از کارگران زندانی، یک تجربه شخص

فؤاد شمس بقیه در صفحه 8

## بر من چگونه گذشت ؟

کیوان رفیعی فعال حقوق بشری- زندان اوین بقیه در صفحه 9

### \* دیدگاه \*

## چپ انقلابی و تشکلات کارگری (2)

بینا داراب زند بقیه در صفحه 11

اطلاعیه شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

منصور اسانلو در لندن بقیه در صفحه 19

## یک خبرودو تفسیر

تقی روزبه

رادیو فرانسه شب گذشته - 14 یونی- در میان اخبار خود از مسافرت منصور اسانلو- رئیس هئیت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد- به لندن برای شرکت درکنگره فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل که در روزهای 14 و 15 یونی برگزار می گردد خبر داد، و در همین رابطه با ابراهیم مددی نایب رئیس سندیکا نیز گفتگویی را بانجام رساند.

خبر فوق از دو جنبه حائز اهمیت است:

قبل از همه و صرف نظر از هر نیتی که رژیم داشته باشد، نفس اجازه خروج به رئیس هئیت مدیره یک سندیکای مستقل، آن هم کسی که به تازگی وبه طور موقت از زندان آزاد شده است، برای شرکت درکنگره جهانی فدراسیون کارگری را باید یک گام مهم در تثبیت موجودیت سندیکای مستقل شرکت واحد بشمار آورد. امری که به نوبه خود نشان می دهد که حتی در یک نظام استبدادی و تمامیت خواه همچون جمهوری اسلامی هم، می توان تشکل صنفی مستقلی را بوجود آورد و آن را به رژیم تحمیل کرد. البته همانطور که تجربه روند شکل گیری این سندیکا نشان می دهد، دست یابی به چنین دستاوردی بدون مبارزه پیگیر و همراه با پرداخت هزینه از سوی کارگران و درکناران جلب حمایت تشکل های جهانی ناممکن است. دست آوردی که حفظ و تداوم آن هشیاری بیشتری در مقایسه با کسب آن، از سوی کارگران را طلب می کند.

در هر حال، برای دوستداران سازمان یابی کارگران، اینکه یک تشکل سندیکائی مستقل بتواند در اوج سرکوب و بگیری و بندهای رژیم به میزانی از تثبیت موجودیت خویش برسد که به تواند بطور رسمی نماینده ای به خارج از کشور ارسال کند، فی نفسه خیر خوشحال کننده ای است.

اما ای کاش سکه فقط یک روی داشت. اما چنین نیست و صحنه واقعی پیچیده تر از آن است. از این رو گزاره فوق تنها می تواند بخشی از حقیقت باشد و نه همه آن. به همین دلیل اگر تصور کنیم که تمکین رژیم فقط از سرضعف و بدلیل مزبور صورت گرفته است، در مورد توازن قوا و نیز اهداف رژیم دچار اشتباه محاسبه خواهیم شد و از انگیزه واقعی، پیچیدگی مانورها و لاجرم از عواقب محتمل آن غافل خواهیم گردید. اگر در نظر بگیریم که رژیم اکنون حتی تاب تحمل رفت و آمد های عادی ایرانیان از خارج وبه خارج را ندارد و تحت عنوان ممانعت از افتادن شهروندان به دام بیگانگان و تبدیل شدن به عوامل دانسته و ندانسته پروژه انقلاب نرم و جاسوسی و... آن ها را گروگان گرفته و تحت

انواع فشارها و آزارها قرار می دهد و در شرایطی که حتی شماری از اصلاح طلبان ممنوع الخروج شده اند، و بویژه در شرایطی که شمشیر 5 سال زندان را بر بالای سر اسانلو نگه داشته اند، آنگاه خود را ناگزیر می بینیم که در جستجوی علت دیگری برای گشاده دستی رژیم در دادن اجازه خروج به آقای منصور اسانلو برآئیم:

رژیم خوب می داند که یک فعال داری نفوذ و اعتبار اجتماعی در مقیاس داخلی و جهانی با خروج از زیستگاه طبیعی خویش، به میزان زیادی کارائی خود را از دست خواهد داد. از این زاویه اجازه خروج و ماندگارش در خارج از کشور از سوی رژیم به عنوان حربه و گزینه ای محسوب می شود که اتاق فکر و دستگاه اطلاعاتی حاکمیت برای بی اثر کردن یک فعال کارگری سرشناسی مثل اسانلو در سطح داخل و بین المللی رویش حساب باز کرده است. البته نباید فراموش کرد که رژیم قبل از رسیدن به چنین نقطه ای ابتدا نهایت سعی خود را می کند که فعالین و رهبران شناخته شده مبارز و مخالف با خود را با تهدید و فشار زندان و شکنجه و... و بیا در هم شکستن روحیه آن ها و مرعوب کردن و کشتادن به مصاحبه و همکاری، از میدان بدر کند. اگر کسی از این خان ها سلامت بگذرد و در همان حال وجهه داخلی و بین المللی پیدا کند، با در نظر گرفتن هزینه سنگین نگهداشتن چنین افرادی در زندان و یا حذف آن ها از طریق ترور، ترجیح می دهد که در صورت امکان آن ها را روانه خارج از کشور کند. نمونه گنجی و اسانلو از این موارد است. این که آن ها ممکن است در خارج از کشور با فراغ خاطر بیشتری فعالیت بکنند، در برابر اهمیت خروج از متن اصلی میدان مبارزه و از میان پایگاه اجتماعی خود و تضعیف احتمالی روحیه کارگران در غیاب وی چندان اهمیتی ندارد. بنابراین تحت شرایط معینی گزینه خروج از کشور برای بی اثر کردن نقش اجتماعی سوژه، یکی از شگردهای شناخته شده رژیم محسوب می شود. بیاد داریم که شخص اسانلو نیز در یکی از مصاحبه های اخیر خود پیر از آزادی از زندان، پرده از تلاش بازجویان برای تشویق وی به مهاجرت خارج از کشور حتی با پرداخت حقوق ماهیانه ده هزار یورو یا دلار، برداشت آشکار است که چنین تلاشی از سوی دستگاه اطلاعاتی حکومت نشان دهنده نگرانی رژیم از نقش روبافزون یک شخصیت کارگری است. بر همین اساس است که می توان فرض کرد که قصد اصلی رژیم از اجازه خروج به وی در اساس تمهیدی است برای ازکار انداختن نقش و اهمیت وی. و در همین راستا با تکیه بر اهرم شمشیر داموکلس 5 سال زندان در پی بازگشت مجدد بداخل و نیز تلاش احتمالی برای

## یک خبر و دو تفسیر

ارسال انواع سیگنال ها، خواهد کوشید که در وهله نخست اقامت او را در خارج از کشور مشمول مرور زمان کند و در نهایت وی را از برگشتن بدخل کشور منصرف نماید. بدیهی است که اگر اسانلو دست به چنین انتحاری نزند و این پوست خریزه ها نتواند وی را بلیزاند که با قرائن و شواهد موجود احتمالش ضعیف بنظر می رسد، و اگر وی بدخل برگردد، آنگاه تلاش خواهد کرد که تا با استفاده از انواع اتهامات نظیر ملاقات با فلان و بهمان مقام و نماینده این یا آن دولت و اتهام دریافت کمک مالی و زدوبند با دولت های خارجی، بر حجم پرونده وی بیافزاید. بی شک نحوه عملکرد آقای اسانلو و چگونگی واکنش های وی به چنین دعوت هائی، می تواند دست رژیم را در ایراد چنین اتهاماتی بسته و یاباز ترکند.

در هر صورت با در نظر گرفتن سناریوی فوق، کارگران باید ضمن بهره گیری از فرصت های به وجود آمده اما در همان حال با هوشیاری کامل ترفندهای رژیم را با شکست مواجه سازند.

البته در این میان یک سناریوی دیگر را گرچه با احتمال ضعیف تر، در تفسیر این رویداد نمی توان منتفی دانست. بر اساس شق مزبور اگر برخی ادعا ها و شایعات درباره انجام مذاکرات پشت پرده بین گردانندگان اصلی سندیکای شرکت واحد با بخشی از جناح های حکومتی و حصول توافقاتی مابین آن ها واقعیت داشته باشد، آنگاه دادن اجازه خروج از کشور بقصد شرکت در کنگره فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل را می توان به عنوان بخشی از سازش مزبور و در حکم پاداشی در برابر آن و برای تحکیم آن به شمار آورد. اگر چنین چیزی صحت داشته باشد در واقع باید گفت رژیم توانسته با یک تیر چندین نشان بزند و به بهترین وجه وبا ارزان ترین بهاء و پرداخت کمترین هزینه، دست آورد مبارزات درخشان کارگران شرکت واحد را مصادره کند. بی شک در صورت وقوع چنین حالتی، این طبقه کارگر خواهد بود که سنگین ترین هزینه را پرداخت خواهد کرد. امیدواریم که شق اخیر فقط یک سناریوی فرضی باشد و نادرست از آب درآید. سناریوی که سیر رویدادها البته بزودی بطلان و یا صحت آن را به ثبوت خواهد رساند. همانطور که گفتیم در چهارچوب اطلاعات و داده های کنونی چنین فرضی را نباید به عنوان شق اصلی و فرض نخست تصور کرد و نباید با مبالغه در این گونه شایعات به سهولت در دام رژیم برای اشاعه بی اعتمادی و بی اعتبار کردن مبارزات کارگران و رهبران کارگری افتاد. گرچه نباید از تلاش های

رژیم در این زمینه و خطرات کمین کرده در برابر کارگران نیز غافل ماند. چراکه رژیم وقتی در مبارزه مستقیم و رودر رو با شکل گیری سندیکای مستقل و بزاند در آوردن کارگران و شخص اسانلو از طریق زندان و شکنجه و تهدید نتوانست موفق بشود، طبیعی است که بفرارهای دیگری بیفتد و تمامی تلاش خود را برای شکست از درون و از طریق تهی کردن دست آوردهای جنبش کارگری بکارگیرد. بنابراین مقابله با این گونه تمهیدات رژیم و خنثی کردن آن، هوشیاری ویژه ای را از سوی کارگران سندیکای شرکت واحد بطور خاص و سایر کارگران و فعالین چپ بطور اعم، برای حفظ دست آوردهای مبارزه کارگران شرکت واحد که متعلق به همه کارگران است، طلب می کند.

فعال ماندن بدنه سندیکا و کارگران شرکت واحد، کنترل و نظارت بر عملکرد رهبران و مشروط کردن اختیارات آن ها در موارد اساسی به موافقت مجامع عمومی کارگری و نظر عموم کارگران، صیقل دادن هر چه بیشتر به سیاست های مستقل کارگری در برابر رژیم و همه جناح ها، افشاء هرگونه زدو بند احتمالی و شفاف کردن اقدامات و فعالیت مسئولین سندیکا، در کنار افشاء ترفندها و تاکتیک های رژیم اعم از تهدید و تطمیع برای بدام انداختن رهبران، دارای اهمیت زیادی است. در کنار همه موازات آن، هوشیاری نسبت به تلاش قدرت های بزرگ و امپریالیستی برای نفوذ سیاسی و غیر سیاسی در این نوع تشکل ها، دوجزوی دفاع و حفاظت از دست آوردهای جنبش کارگران شرکت واحد و کل جنبش کارگری را تشکیل می دهد.

بر فعالین مبارز کارگری و چپ است که کارگران را نسبت به طرفندهای همه جانبه رژیم هوشیار کنند. در این آگاهی بخشی، هم باید ضعف رژیم در مبارزه رودر رو و عقب نشینی وی از "در مقابل" را نشان داد، و هم لزوم داشتن هوشیاری در برابر تلاش او در ورود از "پنجره مجاور" را. این که کارگران بدانند که در صورت فشردن صفوف خود، علیرغم همه بگیرویه بندها و قدرت نمائی ها، رژیم ناچار از عقب نشینی است، می تواند عزم کارگران را برای شتاب بخشیدن به حرکت خود در جهت دست یابی به تشکل های مستقل و سراسری دوچندان کند. در چنین شرایطی پیشروی به جلو، درگروهوشیاری هرچه بیشتر نسبت به ترفندهای رژیم و لزوم تقویت دامنه و انسجام و همبستگی صفوف کارگری است. و نباید فراموش کنیم که تمامی تلاش های رژیم نیز معطوف به ایجاد تشنت و آشفتگی در صفوف کارگران و فعالین مبارز است.

03.86-25-15-06-2007

## \* دیدگاه \*

### موریانه تپش های زمان ات را می شمارد

جنبش کارگران و معلمان عاملین بیگانه نیستند. این را من و آقای زیدآبادی و مردان دولت احمدی نژاد می دانیم که این معترضین بر پایه ی شرایط عینی و مادی، به دلیل فقر گسترده و غارت بی امان است که به میدان آمده اند.

\*\*\*\*\*

احمد زیدآبادی تحلیل گر مسائل سیاسی ایران، خاورمیانه و البته جهان مطلبی با عنوان «سفر اورتگا به تهران و دردرس چپگرایان ایرانی» برای سایت بی.بی.سی نوشته که در سایت ادوار نیوز هم باز انتشار شده است.

در این مطلب آقای زیدآبادی به سفر اورتگا و رابطه ی حکومت ایران با رهبران چپگرای ایرانی پرداخته و نوشته است که این مجموعه از روابط برای «چهره های چپگرا و سوسیالیست ایرانی ددرساز شده است.» چرا که «جمهوری اسلامی از زمان تاسیس خود با سوسیالیست های دارای گرایش مارکسیستی، نه فقط میانه ی خوبی نداشته بلکه سازمان های آنها را متلاشی و نیروهای رادیکال آنها را سرکوب کرده است.» و افزوده: «از این رو سوسیالیست های ارتدوکس ایرانی عمومن در برابر جمهوری اسلامی موضع مخالف دارند.»

اول: از آقای زیدآبادی ممنونم که برای «درسهای» چپگرایان و سوسیالیست های ایرانی دل می سوزاند اما گمان می کنم بهتر بود ایشان ابتدا فکری به حال درسهای چهره های راستگرا و لیبرال ایرانی می کرد. آقای زیدآبادی می داند که من دارم از چه حرف می زنم. من دارم از حمله ی آمریکا به افغانستان و عراق، از زندان گوانتانامو و ابوغریب، از سرکوب وسیع تظاهرات ضدجهانی سازی در آلمان، از سرکوب خشن تظاهرات روز جهانی کارگر در آمریکا و از یک سابقه ی تاریخی پر از توطئه، پر از آدمی ستیزی و پر از خشونت عریان سخن می گویم. اگر قرار است «چهره های چپگرا و سوسیالیست ایرانی» در برابر عملکرد همه ی چپ های جهان پاسخگو باشند، آقای زیدآبادی و شرکا هم باید در مقابل عملکرد جرج بوش و دونالد رامسفلد و کاندولیزا رایس و پل ولفوویتز و مایکل لدین پاسخگو باشند. به خصوص که من و آقای زیدآبادی می دانیم که امروز برخی از همین چهره های راستگرا و لیبرال ایرانی دارند چه لاسی با کاخ سفید نشینان می زنند.

دوم: ابتدا بنویسم که این کلمه ی «ارتدوکس» را خیلی جدی نگیرید چون در ادامه معلوم خواهد شد، منظور آقای زیدآبادی از «ارتدوکس» چیست. اما سوسیالیست های ایرانی تنها به خاطر متلاشی شدن سازمان هایشان و سرکوب نیروهای رادیکال شان از سوی جمهوری اسلامی نیست که با آن مخالفند. البته زیدآبادی عزیز هرجایی که لازم می داند خاک در چشم واقعیت می پاشد اما لابد می داند که نقض آشکار حقوق زنان در قالب اعمال قوانین ضد زن، تحمیل پوشش اجباری، دامن زدن به گفتن و فرهنگ مردسالار با استفاده از تریبون های رسمی و رسانه های دولتی و سرکوب فعالان جنبش زنان، نقض آشکار آزادی های سیاسی و اجتماعی در قالب سرکوب فعالان جنبش

دانشجویی، اعمال سانسور و سلاخی ادب و هنر و اندیشه، تهدید فعالان رهایی خواه و عدالت طلب و سرکوب مداوم نیروهای مخالف، نقض آشکار حقوق کارگران در قالب جلوگیری از ایجاد تشکل های مستقل کارگری و سرکوب تشکل های موجود و حمایت آشکار از غارتگران و بهره کشان، ایجاد و سازماندهی مافیای اقتصادی در همه ی عرصه های سودآور، دخالت در حوزه ی خصوصی افراد و در یک کلام انهدام اقتصاد و اجتماع و فرهنگ این خاک با تکیه بر تاریخی پر از کشتار و مردمی ستیزی، با تکیه بر تاریخی مذکر دلیل مخالفت سوسیالیست های ارتدوکس و غیرارتدوکس ایرانی با جمهوری اسلامی است.

آقای زیدآبادی می نویسد: «سوسیالیست های ارتدوکس ایرانی ... به رغم شعارهای عدالت طلبانه دولت احمدی نژاد، رییس جمهوری ایران، آن را دولتی راستگرا و انحصارگر می دانند.»

معنی این جمله چیست؟ آیا آقای زیدآبادی مانند دوست و همکارشان محمد قوچانی می خواهد ادعا کند محمود احمدی نژاد و جرج بوش هم چپگرا هستند؟ بگذارید تکلیفمان را روشن کنیم. احمدی نژاد شعارهای عدالت طلبانه داده است. در واقع شعارهای عدالت طلبانه ی چپ را مصادره کرده و چون سردمداران دولت های سازندگی و اصلاحات هیچ قدمی برای لاقفل تخفیف تضاد طبقاتی برنداشته بودند، چون سیاست های حضرات خود عامل تشدید تضاد طبقاتی بوده است، توانست بر موج نارضایتی مردم سوار شود. لابد آقای زیدآبادی می داند که دقیق در چنین شرایطی هیتلر با سر دادن همین شعارها به پیروزی رسید.

با وجود این و «به رغم» آن شعارها دولت احمدی نژاد نه توان این را دارد که با سرمایه داری مبارزه کند و نه انگیزه ی آن را. چرا که خود برآمده از استراتژی ارگان هایی است که تا مغز استخوان به سرمایه داری و مناسبات و روابط و امکانات آشکار و پنهان آن وابسته اند. احمدی نژاد نه می تواند و نه می خواهد که با اسکله های غیر قانونی، با مافیای نفت و زمین و شکر و چای و پسته و اتوموبیل و هزار و یک شبه مافیای دیگر مبارزه کند. این هم از قضا شباهت آشکاری به هیتلر مغفور دارد.

از سوی دیگر جنبش های به واقع عدالت خواه اجتماعی در دوران احمدی نژاد به شدت سرکوب می شوند. جنبش کارگران و معلمان عاملین بیگانه نیستند. این را من و آقای زیدآبادی و مردان دولت احمدی نژاد می دانیم که این معترضین بر پایه ی شرایط عینی و مادی، به دلیل فقر گسترده و غارت بی امان است که به میدان آمده اند.

احمدی نژاد و یارانش اما چون از همان ابتدای انقلاب ملی گرایی را اساس بدبختی اسلام و مسلمین دانسته اند، در پازل راستگرایی افراطی خود به جای تاکید بر نژاد و ملت، مذهب را نشانده اند. و البته می بینیم و می دانیم که انجام اعمالی چون اخراج مهاجران افغانی تنها از دولت های راستگرا برمی آید. آقای زیدآبادی به عنوان تحلیل گر مسائل جهان حتمن این را می داند که در اروپا هرگاه دولت های راست بر سر کار می آیند وضعیت مهاجرین بدتر می شود و حتمن تشابه این نمونه را با عملکرد دولت احمدی نژاد درک می کند. من به شدت مایلم دلایل آقای زیدآبادی را برای چپگرا دانستن چنین دولتی بدانم.

آقای زیدآبادی می نویسد: «سوسیالیست های ارتدوکس ایرانی در عین حال، حامی پر و پا قرص دولت های

## موریانه تپش های زمان ات را می شمارد

چپگرای آمریکای لاتین از جمله دولت های کوبا، ونزوئلا، پرو و نیکاراگوئه به شمار می روند، یعنی درست همان دولت هایی که با جمهوری اسلامی روابط گرم و صمیمانه بی دارند و رهبرانشان از تکریم و تمجید آقای احمدی نژاد و سیاست های او پرهیز ندارند.» و کمی بعدتر ادامه می دهد: «اما هنگامی که آقای احمدی نژاد با رهبرانی مانند هوگو چاوز و یا دانیل اورتگا در دانشگاه حاضر می شود، برای این دسته از دانشجویان لحظه ی مصیبت است.»

اول: آقای زیدآبادی عزیز معلوم است که خیلی عجله داشته تا تکلیف «درسهای» چپگرایان ایران را روشن کند. آنقدر که فراموش می کند باید به جای پرو نام اکوادور یا بولیوی را می نوشت. چنین اشتباهی از یک تحلیل گر مسائل جهان بعید است.

دوم: فارغ از این که چقدر پیش فرض آقای زیدآبادی درست است، چقدر با جغرافیای چپ ایران آشنایی دارد و چقدر تلاش می کند موضع انتقادی بخشی از چپ ایران را که اتفاقن بخشی از همان چپ دانشجویی را هم در برمی گیرد، در برابر دولت های کوبا و ونزوئلا و بولیوی و اکوادور و نیکاراگوئه نبیند و یا خودش را به ندیدن بزند، در ضمن فراموش می کند که اگر «مصیبت» دانشجویان و چهره های چپگرا و سوسیالیست ایرانی تازه آغاز شده، «مصیبت» دانشجویان و چهره های راستگرا و لیبرال ایرانی خیلی پیشتر از این آغاز شده بود. او فراموش می کند که دانشجویان و چهره های راستگرا و لیبرال ایرانی از همان آغاز، از همان کنفرانس گوادلوپ و بعد ماجرای مک فارلین دچار «مصیبت» شده اند. او فراموش می کند «مصیبت» ایشان و یاران و هم اندیشانش از زمانی آغاز شده است که مجامع «مستقل» حقوق بشری در برابر چپ کُشان دهه ی شصت در ایران سکوت کردند. او فراموش می کند که از قضا بسیاری از تنوریسمین های فعلی لیبرالیسم در ایران سوابق چندان خوشایندی ندارند و این دیگر عین «مصیبت» است. من دوست دارم بدانم آن زمانی که چپ های امروز مصیبت زده ی ایران را رج به رج روانه ی کشتارگاه ها و گورهای بی نشان می کردند، دوستان و همفکران آقای زیدآبادی، دوستانی چون محسن سازگارا، مرتضا مردیها، اکبر گنجی، حمیدرضا جلابی پور، عیسا سحرخیز، موسا غنی نژاد، مرتضا نیلی، سعید حجاریان، علیرضا علوی تبار، رجبعلی مزروعی و عبدالکریم سروش که اتفاقن این روزها دوباره دچار هیستیری چپ ستیزی شده اند، کجا بوده اند؟

آقای زیدآبادی می نویسد: «در سال های اخیر به ویژه پس از ناکامی جنبش اصلاحی ایران برای تغییر مناسبات قدرت در نظام جمهوری اسلامی، گرایش به تفکرات چپگرایانه از نوع ارتدوکسی آن در دانشگاه های ایران افزایش یافته و دانشجویان چپگرا می توانند با انتشار نشریات دانشجویی و برگزاری جلسه، به ترویج اندیشه های خود بپردازند.

در واقع، گرایش به اندیشه های چپ ارتدوکسی در بین بخشی از دانشجویان و مدارای نسبی دستگاه های امنیتی با آنها، سبب شده است که برخی از انجمن های اسلامی دانشگاه ها، اصل مسئله را به برنامه بی طراحی شده از طرف حکومت برای تضعیف دانشجویان هوادار دموکراسی و لیبرالیسم نسبت دهند.

هر چند چنین ادعایی قابل اثبات نیست، اما نوع برخورد دانشجویان چپگرا با مسائل ایران و ادبیاتی که در نشریات خود به کار می گیرند، به نظر نمی رسد که نگرانی چندانی برای حکومت ایجاد کند، چرا که برخورد و ادبیات آنها به اندازه بی رادیکال و ارتدوکسی است که افراد اهل اندیشه را بیشتر می ترساند تا این که آنها را جذب کند.

بنابر این به نظر برخی از تحلیلگران گسترش این نوع تفکرات در بین لایه بی از دانشجویان ایران، حرکتی عمومن احساسی و سطحی تلقی می شود و توانایی تبدیل شدن به اقدامی کیفی و عمقی را ندارد. با این حال، این دسته از دانشجویان معمولن حضوری پر سر و صدا در برخی از دانشگاه ها دارند و بدون پروا، ضمن دفاع از میراث سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی، علیه دولت آقای احمدی نژاد موضع می گیرند.»

اول: آقای زیدآبادی به نکته ی درستی اشاره می کند اما آن را ابتر و نیمه کاره رها می سازد. او به درستی اشاره می کند که به تازگی است که دانشجویان چپگرا «می توانند» نشریه منتشر کنند و با برگزاری جلسات دانشجویی به ترویج اندیشه های خود بپردازند. تا اینجای ماجرا درست، اما آقای زیدآبادی نمی گوید که دقیقن زمانی که چپ سرکوب شود و «نهادهای امنیتی» به جای تحمل آن فعالانش را قلع و قمع کنند است که دانشجویان و چهره های راستگرا و لیبرال می توانند عرض اندام کنند.

آقای زیدآبادی نمی گوید اندیشه ی لیبرال زمانی توانست در ایران رشد کند که دانشجویان تحکیمی در کنار دیگر نهادهای سرکوب و وحشت، همان هایی که حالا بخشی شان تنوریسمین های لیبرالیسم ایرانی شده اند، دانشجویان چپگرا و سوسیالیست را در دانشگاه های ایران از دم تیغ گذراندند و برای چپ گشی چادرهای تحکیم وحدت را بر پا کردند و در جوخه های شکار به دنبال نیروهای چپگرا و سوسیالیست خیابان ها را گز کردند و در قامت بازجو آنها را زیر اخیه کشیدند و در قامت دادگاه های چند دقیقه بی بر مرگشان فرمان راندند و در قامت سانسورچی های اداره ی ارشاد و فعالان حوزه ی هنری و سناد انقلاب فرهنگی اندیشه شان را قصابی کردند.

آقای زیدآبادی نمی گوید که همان فعالان انقلاب فرهنگی، شکوری رادها و میردامادی ها و عباس عبدی ها هستند که دارند یکی در میان از قدرت گیری چپ دانشگاهی سخن می گویند و نمی گویند این یعنی گرای امنیتی دادن به کسانی که امروز از انقلاب فرهنگی دوم سخن می گویند، یعنی برادران دیروز و امروز! این چپ ها خطرناک ترند!

دوم: آقای زیدآبادی تلویحن دانشجویان چپگرا را متهم به این می داند که از سوی نهادهای امنیتی تقویت می شوند تا دانشجویان هوادار دموکراسی و لیبرالیسم تضعیف شوند. و البته بلافاصله تذکر می دهد که چنین ادعایی قابل اثبات نیست.

حالا که بنا به نوشتن از ادعاهای غیر قابل اثبات است بگذارید من هم چند ادعای غیر قابل اثبات بنویسم. اولین ادعای غیر قابل اثبات من این است که نوشتن این مقاله در راستای همان گرا دادن امنیتی و تحریک نهادهای سرکوب به برخورد با دانشجویان چپگرا و سوسیالیست است، هر چند چنین ادعایی قابل اثبات نیست. دومین ادعای غیر قابل اثبات من این است که این مقاله کارکرد دومی هم دارد. آقای زیدآبادی می خواسته است با نوشتن این مقاله و توجه

## اطلاعیه مشترک

محمود صالحی چهره سرشناس جنبش کارگری همچنان در زندان است. جان انسانی مبارز و آگاه به مبارزه طبقاتی، بطور جدی در خطر است ، با تمام قوا به یاریش بشتابیم .



ما امضاء کننده گان اطلاعیه مشترک به دنبال دعوت فعالان " کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ(سوند)، در نشست ( پنج شنبه 14 یونی 2007)، در پاسخ به دعوت کانون گرد هم آمدیم و در امر دفاع از جان محمود صالحی برای یک سلسله اقدامات مشترک مبارزاتی توافق نمودیم .

ما بر آنیم: نباید اجازه دهیم ، محمود صالحی یکی از فعالان جسور طبقه کارگر که بشدت بیمار است و امروز در بدترین وضعیت جسمانی به بند کشیده شده است، همچنان در زندان رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بماند.

ما بر آنیم:نباید اجازه داد محمود صالحی ، بیش از این جسم و جانش در معرض خطر مرگ قرار بگیرد.

باید به این وضعیت بطور همه جانبه اعتراض کرد. باید فوراً دست بکار شد و برای آزادی و مداوای محمود صالحی از همه امکانات بهره گرفت .

**خواست اکید ما : دفاع از آزادی بی قید و شرط و فوری محمود صالحی و یاری رسانی به کمپین مالی نجیبه صالح زاده همسر ایشان و آزادی همه زندانیان سیاسی ایران است.**

در راستای تحقق خواست های مشترک مان ، ما با مراجعه به اتحادیه سراسری کارگران سوند، احزاب و سازمانها ، نهاد های گوناگون و بر پای میز اطلاعاتی در میدان یرن توریت و نقاط دیگر شهر ، مراجعه به رسانه ها و بر پای می شب همبستگی با محمود صالحی ، همراهی با دیگر فعالان و تقویت و پشتیبانی کمپین های موازی در سایر شهر ها و کشورها ، به هر طریق ممکن در جهت هر چه رسا تر نمودن خواست های مشترک مان تلاش می نماییم .

برای آزادی فوری و مداوای محمود صالحی فعال جنبش کارگری با همه توان، پیش بسوی اعتراضی فوری و هماهنگ در خارج ازکشوریا مبارزان داخل کشور

کمیته اقدام مشترک برای نجات جان محمود صالحی - گوتنبرگ(سوند)،(منتخبین نشست 14 یونی )

مینومیرانیانی - فیروزآذری - حسین مقدم - بهروزمهرآبادی - امیرجوهری 15 یونی 2007

**امضا کنندگان احزاب ، سازمانها و نهاد ها**

حزب کمونیست کارگری ایران - تشکیلات گوتنبرگ

کمیته گوتنبرگ حزب اتحاد کمونیسم کارگری

سازمان اتحاد فدائیان کمونیست - واحد گوتنبرگ

تشکیلات حزب کمونیست ایران - حوزه گوتنبرگ

سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر) - واحد گوتنبرگ

اتحاد چپ کارگری - فعالین گوتنبرگ

کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ(سوند)

کانون دفاع از آزادی بیان- گوتنبرگ (سوند)

پاتوق کتاب اندیشه - گوتنبرگ (سوند)

همبستگی فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی- واحد سوند

رادیو همراه - گوتنبرگ - رادیو تلاش - گوتنبرگ

رادیو صبح شنبه با شما گوتنبرگ - رادیو البرز - گوتنبرگ

رادیو همبستگی - گوتنبرگ - رادیو کومه - گوتنبرگ

امضاء اشخاص را در سایت راه کارگر ملاحظه نمایند.

دادن به دانشجویانی که «رادیکال»، «ارتدوکس» و «مدافع میراث سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی» هستند و انتشار آن در بی.بی.سی برای دوستان ایرانی که در سایه ی امن دموکراسی و لیبرالیسم مشغول مغازله با جرج بوش و قهوه خوران با مایکل لدینند، سیگنال بفرستد که اگر دیر بجنبید این دانشجویان چپگرا و سوسیالیست نامرد هر چه رشته ایم پنبه می کنند. هر چند این ادعا هم قابل اثبات نیست.

سوم: آقای زیدآبادی به رسم کهنه شده و مندرس دوستان دوم خرداد همچنان رادیکال و ارتدوکس را مترادف می داند. دیدید که فهم ایشان از رادیکال و ارتدوکس چندان هم دقیق نیست، برای همین نوشتیم این «ارتدوکس» را جدی نگیرید.

چهارم: آقای زیدآبادی نوشته است که دانشجویان چپگرا و سوسیالیست افراد اهل اندیشه را می ترسانند و توانایی تبدیل شدن به حرکتی عمقی و کیفی را ندارند. من هم با آقای زیدآبادی هم نظرم. قبلاً هم نشان دادم که افراد اهل اندیشه بی چون علیرضا علوی تبار، مرتضا مریدپا، حمیدرضا جلالی پور، عباس عبدی و ابراهیم یزدی چگونه ترسیده اند و البته به خاطر این ترس به آنها حق می دهم. جریانی که برابر فتوای آقای زیدآبادی توان تبدیل شدن به حرکتی عمقی و کیفی را ندارد خیلی ترسناک است.

پنجم: من به شدت تمایل دارم با این دانشجویان چپگرا و سوسیالیستی که از میراث اتحاد جماهیر شوروی دفاع می کنند، آشنا شوم. از آقای زیدآبادی می خواهم لطفاً هر چه زودتر این کار را انجام دهد تا من هم بدانم در زمانه بی که حتماً حزب توده ی ایران به عنوان حزبی که همواره در سال های گذشته از سیاست های شوروی حمایت می کرده است، اکنون از اتحاد جماهیر شوروی دفاع نمی کند، چگونه دانشجویان چپگرا و سوسیالیست «بدون پروا» و «با سر و صدا» از شوروی دفاع می کنند.

آقای زیدآبادی چند خط بعدتر می نویسد: «هم پیمانی و همسویی سیاسی رییس جمهور ایران با رهبران چپگرای آمریکای لاتین، تناقض های فکری این دسته از دانشجویان را برملا و آنان را در چشم دانشجویان ناراضی، خفیف می کند.»

این دیگر ترجمان آرزوهای آقای زیدآبادی است. آرزوهای کسی که می بیند همه ی رشته ها در حال پنبه شدنند و البته شب متأسفانه دراز است و قلندر خوشبختانه بیدار.

هژیر پلاسچی

یکشنبه 17 ژوئن 2007، بوسیله ی دیپاکو



## اختصاصی وبلاگ کارگر:

### "بازخوانی تجربه ی صندوق حمایت

### از کارگران زندانی"

کریم آسایش محمد

"تقسیم کار موجب وحدت روانی "پسیکولوژک" وی شده در دنیای پرولتر احساسات، غرایض، افکار، سخن، عادات و عواطفی را خلق می کند که در دو کلمه آن را "همدردی طبقاتی" می توان نامید. در کارخانه هر پرولتری در جهتی سیر دارد که خویشتن را به مثابه جزء لاینفکی از رفقای همکارش درک کند"(1)

"باشد که از میان شما پرولتاریای فکری برخیزد که دوش به دوش برادران خود یعنی کارگران یدی در امر انقلاب آینده نقش ایفا کند"(2)

تجسم همدردی طبقاتی را دانشجویان به مثابه پرولتاریای فکری در طرح صندوق حمایت از کارگران زندانی به نمایش گذاشتند. دانشجویان در حد همدردی طبقاتی هم متوقف نماندند و با همراهی و اتصال آن به ترویج آگاهی کمونیستی(بیان انترناسیونالیسم پرولتری، بیان لزوم تشکل یابی طبقاتی طبقه ی کارگر، رد اسطوره ی بی طرفی جنسیتی سرمایه داری و بیان خط مشی مستقل زنان کارگر در جنبش زنان، اعلام همبستگی با مبارزات جاری طبقاتی/ مبارزات کارگران و معلمان) و مطالبه ی سیاسی مشخص(آزادی کارگران زندانی) آن را از همدردی ساده به همدردی ستیزه جو مبدل ساختند.

دانشجویان با احیای سنت های مبارزاتی طبقه ی کارگر(یعنی سنت "پول مقاومت" که فردریش انگلس در اتحادیه های کارگری از آن به عنوان یک ابزار موثر مبارزاتی یاد می کند) نشان دادند که در تداوم جنبش سوسیالیسم کارگری هستند و به فرقه های رادیکال نمای غیرکارگری تعلق ندارند. دانشجویان سوسیالیست نشان دادند که نه فقط در نظریه بلکه در کنش سیاسی نیز از رادیکالیسم غیرکارگری گسسته اند و از صرفاً مهر خود را بر تحرکات زدن به سمت اجتماعی شدن در حرکتند. اینک چپ کارگری در جنبش دانشجویی را دیگر نمی توان یک نحله ی نظری خواند بلکه باید آن را به مثابه یک جنبش رو به رشد دریافت.

دانشجویان با برگزاری خودبنیاد و خودگردان این برنامه(بدون رجوع به نهادهای ارتجاعی حاکمیت در دانشگاه برای کسب مجوز) نشان دادند که می توان و باید به عمل مستقل دست زد و شرط آن اراده ی مستحکم برای تکیه بر نیروی خود دانشجویان است.

محمود صالحی، شیث امانی و صدیق کریمی برای برگزاری اول ماه مه مستقل و با پرچم واقعی طبقه ی کارگر به زندان افتادند. آن ها نمادهای پیشبرد خط مستقل مبارزاتی طبقه ی کارگرند و دانشجویان با برپایی کارزار برای آزادی و حمایت از آنان، نشان دادند که در همین راه مبارزه می کنند و مرزبندی خود را با فرمیست ها که می خواهند استقلال طبقاتی طبقه ی کارگر را در بیراهه ی سه جانبه گرایی مخدوش کنند و سکتاریست ها که رهایی کارگران را امر خود کارگران نمی دانند و به جای آن می خواهند رهایی قلابی را به آن ها هدیه دهند اعلام نمودند. این ها درس های بدیهی یک تجربه ی کوچک بود و بیانگر آن که در هر اقدام عملی چه آموزه های بزرگی وجود دارد. چپ کارگری نشان داد که فزاغ از دایره ی سیاست که برای فرقه گرایان چیزی جز مواضع سیاسی فرقه ی متبوعشان نیست، جامعه وجود دارد، امر اجتماعی وجود دارد، کارگران وجود دارند، غم نان وجود دارد و برایش اهمیت قائل است و به فعالیت عملی در این مورد می پردازد. پیروز باد سوسیالیسم و جنبش لغو کار مزدی پانوشت ها:

1- کارگر کارخانه / آنتونیو گرامشی

2- پیام به کنگره ی بین المللی دانشجویان سوسیالیست/  
فردریش انگلس

.....

#### \* پیوندها \*

ایمیل روابط عمومی سازمان  
[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن روابط عمومی سازمان  
0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchap.org](http://www.etehadchap.org)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

نشر بیدار

[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)

نشریه انگلیسی ایران بولتن

[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)

توجه: مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

## طرح حمایت از کارگران زندانی، یک تجربه شخص

از ابتدای این هفته دانشجویان علامه نیز در حمایت از کارگران زندانی طرح حمایتی را با قرار دادن میز، بروشور های طرح و صندوق کمک مالی در دانشگاه علوم اجتماعی و ارتباطات شروع کردند. در ادامه در دانشکده حقوق و علوم سیاسی نیز طرح را شروع کردند. که به گفته بچه ها از همان روز اول مورد استقبال شدید دانشجویان قرار گرفته است.

روز چهارشنبه من بعد از ماه ها بار دیگر به دانشگاه علامه رفتم. صبح این روز به دانشکده حقوق و علوم سیاسی علامه رفتم که در آن جا نیز طرح را آغاز کنیم. با وجود فضای سنگین و امنیتی دانشکده که ناشی از برخورد های اخیر حراست با فعالان دانشجویی در علامه بود و هم چنین حضور پررنگ حراست دانشگاه که با دیدن ما دوباره به جنب و جوش افتاده بودند با ابتکار بچه ها به جای قرار دادن میز که امکان برخورد را برای حراست راحت تر می کرد تصمیم گرفتم دست به دست بروشور ها را پخش کنیم و کمک مالی را هم دستی جمع کنیم. در همان دقایق ابتدایی بروشور ها به تعداد زیادی در میان دانشجویان پخش شد و کمک مالی قابل قبولی جمع شد. و در پایان روز هم گویا بروشور ها تمام شده است و باید برای دانشکده حقوق دوباره بروشور ببریم. بعد از هماهنگی های لازم با بچه های این دانشکده، به طرف دانشکده علوم اجتماعی و ارتباطات رفتم.

آن جا از ابتدای هفته بچه میز گذاشته بودند. امروز هم میز را قرار دادیم. حراست دانشکده چند بار از جلوی میز رد شد و نگاهی خشم ناک به بروشور ها و اعلامیه های بزرگی که بر روی آن هدف طرح که کمک مالی به ۳ تن از کارگران زندانی (محمود صالحی، شیت امانی و صدیق کریمی) نوشته شده بود و هم چنین اعلامیه بزرگ دیگری که روی آن عبارت (گام عملی جنبش دانشجویی برای حمایت از جنبش کارگری) نوشته شده بود، می انداختند.

اما می توانم به جرات بگویم به خاطر حضور زیاد بچه در اطراف صندوق در کل ساعتی که صندوق را در حیاط گذاشته بودیم و هراس حراست از مقاومت دانشجویان هیچ برخورد خاصی از طرف حراست صورت نگرفت. نکات جالب این چند ساعت حضور من در پای صندوق زیاد بود که به اختصار برخی از آن ها را شرح می دهم:

۱- استقبال دانشجویان ورودی جدید واقعا برای شخص من که به خاطر دوری از فضای دانشکده برخوردی با آن ها نداشتم، بسیار جالب بود. بسیاری از آن ها بعد از این که کمک مالی را به صندوق می انداختند و به بروشور ها نگاه می کردند، با کنجکاوای در مورد خواست کارگران و دلیل بازداشت شان و به کلیت جنبش طبقه کارگر و دلایل لزوم پیوند حرکت های دانشجویی با جنبش کارگری می پرسیدند که من در حد توانم برای شان توضیح می دادم حتی برخی منابع بیشتری برای مطالعه می خواستند که در حد توانم به آن ها معرفی کردم. این امر من را بسیار

خوشحال کرد. جای پای مان همچنان در علامه محکم است.

۲- دانشکده علوم اجتماعی و ارتباطات علامه را می توان کردستان دانشگاه علامه نامید! دانشجویان کرد در آن جا بسیار هستند. خیلی ها از این که از کارگران زندانی در کردستان حمایت می شود استقبال کردند. اما در کنار آن در گپ هایی که می زدیم هر دو طرف به این توافق می رسیدیم که منافع کل انسان ها و خصوصا طبقه کارگر را باید ورای ملیت و قومیت و محل تولد و زندگی در نظر گرفت و باید یک همبستگی جهانی حول خواست های کارگران و کل انسان ها آزادی خواه به وجود بیاوریم.

۳- بچه های فعال حقوق زنان نیز در یاری رسانی به ما در علامه بسیار کمک کردند در صحبت هایی هم که داشتیم پیشنهاد می دادند که این همبستگی را بین جنبش زنان و کارگری نیز به وجود بیاوریم.

۴- برخی از دوستان عزیزی که همچنان دل در گروی شیوخ و سرداران تازه شهر دار شده اصلاح طلب دارند با لحنی به ظاهر دلسوزانه در حالی که با روزنامه ی "هم میهن" خود را باد می زدند، ما از این کار های (حسن! خطرناکه حسن!) برحذر می داشتند و تنها راه را شرکت در انتخابات می دانستند. دوستان احتمالا هر جا صندوق می ببیند یاد رای دادن می افتند چون تنها کارکرد دانشجویان را ماشین رای دادن می دانند. اما نکته جالب برای من تفاوت برخورد این دوستان با برخورد همپالکی هایشان در دانشگاه شریف بود. این امر نشان می دهد که لااقل در علامه بسیار ضعیف هستند.

۴- اما اتفاق جالب امروز این بود که مهندس موسوی خونیی ها نماینده سابق مجلس و دبیر کل ادوار تحکیم وحدت که در سال گذشته چند ماهی هم خود در زندان به سر می برد. برای یک کار تحقیقاتی به دانشکده ما آمد و در همان ابتدا با دیدن میز ما بروشور ها و تبلیغات های ما با حالت حیرت زده از ما سوال کرد که آیا نهاد های حراست و امنیتی با شما برخورد نکردند و برایتان مشکل به وجود نیاروندند؟ من هم توضیح دادم که در دانشگاه های دیگر این کار را کرده اند اما خوش بختانه در علامه به خاطر حضور پررنگ بچه ها تاکنون نتوانستند این کار را بکنند در ضمن به ایشان تاکید کردم که همبستگی با جنبش کارگری به ما این قدرت را می دهد که در مقابل زورمداران محکم ایستادگی کنیم. ایشان که چندان از فضای دانشگاه های خصوصا اتفاقات اخیر دانشگاه علامه اطلاعی نداشتند در این زمینه ها سوال کردند و من هم توضیحاتی دادم. در ضمن گلابی هایی نسبت به کم لطفی دوستان ادوار نیوز در قبالت اطلاع رسانی اخبار فعالیت های دانشجویان مستقل را مطرح کردم که ایشان انتقاد را پذیرفتند قول رفع آن را دادند. در انتها ضمن استقبال از طرح ما کمک مالی خود را به صندوق انداختند و با دقت شروع به مطالعه بروشور ها کردند.

در کل برای من به شخصه که مدتی بود از فضای دانشکده سابق دور بودم امروز روز جالبی بود چون به من واقعا ثابت شد که علامه همچنان زنده است و این زندگی و پویندگی اش را با برداشتن گام های عملی در دفاع از جنبش پیشروی طبقه کارگر نشان می دهد.

فواد شمس



## فعالان حقوق بشر در ایران گزارش میدهند!

### بر من چگونه گذشت؟

کیوان رفیعی فعال حقوق بشری - زندان اوین

به نام آزادی

با درود به محضر ملت شریف ایران  
بر آن شدم تا با افشای خلاصه ی آنچه که در یک سال  
اخیر بر بنده از سوی دولت به اصطلاح مهر ورز و عدالت  
محور جمهوری اسلامی گذشت به وظیفه مبارزاتی خود در  
راستای افشای نقض حقوق بشر عمل نمایم.

من یک فعال حقوق بشری هستم که بر اساس حقوق  
تعریف شده و وظایف اجتماعی با همکاری با مجموعه  
فعالان حقوق بشر در ایران به امر مقدس مبارزه با  
ناقضین حقوق بشر و حمایت از قربانیان آن در حد توان  
می پردازم و اساسا فردی تحت تعقیب و متواری نبودم.

در 18 تیر 1385 در خیابان ، بدون هیچ گونه حکم  
بازداشتی یا ارتکاب به عملی خلاف قانون توسط عوامل  
امنیتی جمهوری اسلامی ربهوده شدم. پس از ربودن به  
209 که بازداشتگاه امنیتی و نام آن با سلولهای انفرادی  
، چشمهای بسته ، دوربین ، سکوت و مرگ زمان عجین  
شده است منتقل شدم. به سلول انفرادی شماره 115 برده  
شدم و پس از 2 روز بلا تکلیفی 24 ساعت قرار بازداشت  
، بدون تفهیم اتهام توسط مراجع قضایی صادر شد و پس  
از 24 ساعت 500 میلیون ریال وثیقه برایم صادر شد اما  
به جای اجازه تماس به برای تودیع وثیقه ، اینجانب را از  
سلول 115 به اتاق کوچکی به همراه بازجو و 3 نگهبان  
منتقل نمودند و به قصد توهین و تحقیر و در هم شکستن  
روحیه ام ، لباسهایم را از تنم بیرون آوردند و به بهانه  
بلندی مو با قیچی قصد کوتاه نمودن موهایم را داشتند که  
درگیری فیزیکی روی داد و پس از مقاومت به سلول  
انفرادی 73 برده شدم و این در حالی بود که حتی از دلیل  
بازداشت خود مطلع نبودم و همچنین از روند غیر انسانی  
و غیر قانونی ناراحت بودم و به نشانه اعتراض شروع به  
کوبیدن به درب سلول نمودم سپس من را با چشمان بسته  
نزد مصطفی کریمی رییس بازداشتگاه 209 بردند ، وی  
در پاسخ به اعتراض ، عنوان کرد که تا هر زمانی که  
تمایل داشته باشیم شما را نگه می داریم و نیاز به هیچ  
دلیلی هم نداریم و چنانچه باز هم عمل خود را تکرار  
نمایید شما را با دستبند و پا بند در انفرادی نگه میداریم.

سپس بنده را به انفرادی شماره 63 منتقل نمودند و  
بازجویی ها با چشمهای بسته شروع شد و تنها هدف  
بازجو ها جهت دادن به بازجویی ها با برچسب زنی و  
بدست آوردن بهانه ای برای سرکوب و برخورد با سایر  
اعضای مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران بود که به  
علت این که اتهام خاصی مطرح نبود بازجویی ها تماما بر  
اساس میهمات " تضاد " بی سندی " و بلا تکلیفی بود .  
به طوری که در جلساتی اتهاماتی مطرح و در جلسه بعد  
تغییر اتهام رخ می داد یا روزها و هفته ها کسی برای  
رسیدگی به وضعیتم به سراغم نمی آمد.

این در حالی بود که من و خانواده ام از یکدیگر بی اطلاع  
بودیم و همواره از داشتن کتاب " روزنامه " تلویزیون "

قلم و کاغذ " لباس مناسب " تلفن " ملاقات " هواخوری  
" و امکان حرکت و سایر امکانات محروم بودم.

به تازگی مطلع شدم که چند روز پس از دستگیری من  
مامورین وزارت اطلاعات به منزل پدری ام رفته اند و با  
به هم ریختن منزل مقداری از لوازم که متعلق به من  
نبوده را با خود برده اند و خانواده ام علی رغم مشکلات  
تردد و دوری راه روزهای متمادی به جستجوی بنده در  
دادگاه انقلاب " بهشت زهرا " پزشکی قانونی "  
بیمارستانها و ... پرداختند و پس از 3 ماه بودن من در

209 زندان اوین از سوی مراجع قضایی تایید شد .  
پس از یک ماه بلا تکلیفی و رفتار غیر انسانی و غیر  
قانونی به عنوان اعتراض اقدام به اعتصاب آب نمودم که  
پس از 4 روز با قول مساعد رییس بازداشتگاه 209  
اعتصاب خود را شکستم که پس از آن بدلیل بی آبی چند  
روزه به عفونت روده ای مبتلا شدم و حدود 15 روز جز  
آب چیزی نتوانستم بخورم و در همان زمان عفونت و  
خونریزی لثه آغاز شد و روزهای بسیاری از درد توان  
حرکت و خواب از من سلب شد.

بازجوها بارها به من اعلام کردند که آزاد هستی و یا به  
زودی آزاد خواهی شد یا تاریخی برای آزادی اعلام می  
نمودند یا وعده تماس تلفنی یا ملاقات و ... به من می  
دادند که تمامی این مطالب کذب چیزی جز اهرمی برای  
فشار های روحی و روانی نبود و ماهها در سلول انفرادی  
و بی خبر و بلا تکلیف بودن و تحت شکنجه های روحی و  
روانی { اصطلاحا معلق } را جز کسی که ندیده است نمی  
تواند درک نماید.

به هر حال پس از 3 ماه انفرادی به این روند غیر انسانی  
با توسل به ابزار موجود اعتراض بسیاری نمودم و تاکید  
نمودم که باید به اتناق عمومی بر اساس اصل تفکیک  
جرایم منتقل شوم که به بنده اعلام نمودند شما را برای  
اتناق عمومی جز به نزد اعضای القا عده به محل دیگری  
نمی فرستیم. من نیز به بی توجهی به اصل تفکیک جرایم  
اعتراض نمودم و آنان جهت افزایش فشار روحی و روانی  
من را به نزد 2 تروریست فرستادند که هر دوی آنها با  
مصرف روزانه دهها قرص اعصاب و خواب حالت طبیعی  
می یافتند ، آنها بر اساس اصول مذهبی و عقیدتی افراطی  
خویش بار ها بنده را تهدید به مرگ نمودند و مقدمات آن  
مانند شیشه را هم تهیه نمودند و بدین گونه است که رژیم  
از تضاد عقاید به عنوان ابزار شکنجه استفاده می نماید.

به هر حال بنده انتقال به نزد ایرانیان را خواستار شدم که  
بازجو ها مکررا مخالفت می نمودند . متشنج شدن جو  
سلول باعث شد که بنده برای انتقال از آنجا مجددا علی  
رغم عفونت روده ای دست به اعتصاب آب بزنم که پس از  
3 روز رییس بازداشتگاه 209 به بنده گفت که یا سلول  
انفرادی و یا همین جایی که هستید یکی را انتخاب کنید که  
قطعا سلول انفرادی از اینجا بسیار بهتر بود. بنابراین  
دست نوشته ای از بنده گرفتند که بنده به تقاضای خود و  
جهت نوشتن پایان نامه تقاضای انتقال به انفرادی را  
نموده ام.

پس از آن من را به سلول انفرادی شماره 130 منتقل  
نمودند و این بلا تکلیفی ها همچنان ادامه داشت تا در 19  
مهر ماه بنده را به باز پرس 14 امنیت و به نزد بازپرس  
منین راسخ بردند که وی مطالبی را همچون اقدام علیه  
امنیت از طریق تبلیغ علیه نظام و ارتباط با گروههای  
معاند نظام به عنوان اتهام عنوان و آخرین دفاعیات را از

## بر من چگونه گذشت ؟

بنده اخذ نمودند و در جواب اینجانب که چرا وثیقه من را قبول نمی کنند عنوان نمودند که دادگاه انقلاب اختیارات ویژه‌ای دارد و وثیقه شما را قبول نمی کنم تا هر چقدر لازم باشد در بازداشت باقی بمانید.

به هر حال مطالبی همچون تماس با خانواده و داشتن وکیل را خواستار شدم که ایشان وکیل موردنظرم را جاسوس خطاب نمودند و گفتند شما وکیل نیاز ندارید و اگر لازم باشد ما برای شما وکیل مورد تایید خود را می گیریم و برای تماس تلفنی من با منزل هم عملاً هیچ کاری صورت نگرفت.

پس از مشکلاتی که با بازجوها در مورد اخذ وکیل پیدا نمودم مجدداً در 25 مهر 1385 من را به همان باز پرسى بردند و اتهامات جدیدی همچون شرکت در تجمع و راه اندازی تجمع را به اتهامات اضافه نمودند و من را بازهم در انفرادی شماره 130 نگه داشتند.

در 15 آذر 1385 به شعبه 13 دادگاه انقلاب به ریاست قاضی سادات بردند " دادگاه بدون حضور وکیل مدافع " نماینده دادستان و به صورت غیر علنی برگزار شد و خود قاضی بر خلاف قانون کیفر خواست را خواند و 10 دقیقه فرصت دفاع به بنده داده شد که تنها دفاعم در خواست ارایه اسناد اتهام از سوی وزارت اطلاعات به دادگاه بود ، پس از یک ماه از دادگاه در حالی که در سلول انفرادی منتظر صدور رای بودم عنوان شد که پرونده شما به بازرسی عودت داده شده است و تداوم بلامتکلیفی .

در 21 دی 1385 پس از 190 روز بازداشت که 7 روز آن در محیط رعب و وحشت و 183 روز آن در سلول انفرادی با انواع شکنجه های روحی و روانی گذشت ، پس از آن به اتاق عمومی 121 که اتاقی 5\*6 متر و با جمعیت 19 نفر بود منتقل شدم و اجازه اولین تماس با منزل پس از بیش از 6 ماه بی خبری به بنده داده شد و خانواده من پس از این مدت طولانی موفق به دریافت خبر سلامتی من شدند. در همان زمان نوعی بیماری ویروسی در 209 شایع شده بود که به علت عدم رسیدگی پزشکی همه به آن مبتلا شده بودیم و شخصاً به صورتی به آن بیماری مبتلا شده بودم که همراه با سرفه از مخاطم خون خارج می شد و به علت بسته بودن محیط و عدم رسیدگی حدود 2 ماه با آن بیماری به سر بردیم.

در هفته مجموعاً حدود 2 ساعت هواخوری داشتیم که مکان هواخوری عبارت بود از اتاقی 5\*6 متر که تنها فرق آن با سلول سقف مشبک آن بود و هفته ای 10 دقیقه اجازه تماس با منزل داشتیم و روزهای تکراری و بلامتکلیفی تکرار میشد و در آخرین روزهای سال 85 اداره اطلاعات گرگان پدر بنده را احضار نمود و از وی خواسته بود با بنده برای دست کشیدن از عقاید و فعالیت‌هایم صحبت نماید و آخرین جلسه چند روز پیش از عید با بازجو ها بر همین محور بود.

اما من نتوانستم و نمی توانم از دفاع بدون تبعیض حقوق انسانها دست بردارم ، زمان عید نوروز را نیز در اتاق کوچک خود با دلی پر امید و ایمان به راه خود با یاد شما هموطنان عزیز بر سر سفره نوروز نشستیم. به هر حال وزارت اطلاعات از تمامی ابزارهای فشار بر بنده " مجموعه و تعدادی از اعضای مجموعه جهت تن دادن به خواسته های آنان استفاده نمودند و با ناامیدی از این

روش در تاریخ 1386/1/28 من را از بند 209 وزارت اطلاعات به سالن 6 اندرز گاه 7 زندان اوین و به میان زندانیان عادی جهت استفاده از تاکتیک تضاد عقاید و بی اعتنا به اصل تفکیک جرایم منتقل نمودند.

در اول اردیبهشت به دادگاه منتقل شدم که به دلیل خودداری نماینده دادستان و وزارت اطلاعات دادگاهم باز هم برگزار نشد و به تعویق افتاد و ساعتها معطلی و خستگی و فشار عصبی آن برای من باقی ماند .

در تاریخ 1386 /2 /30 با خبر شدم که وزارت اطلاعات دست به عمل غیر انسانی زده و برای افزایش فشار بر بنده اقدام به یورش مجدد به منزل پدری ام نموده است و ابتدا پدر و خواهر و ساعتی بعد برادرم را به همراه نوازمی از منزل به اداره اطلاعات برده اند که این عمل غیر انسانی و غیر موجه پس از پایان تحقیقات و گذشت یکسال از بازداشت هیچ گونه توجیهی جز فقدان سند بر علیه من و تلاش برای افزایش فشار بر من از طریق ایجاد مشکل برای اعضای خانواده ام ندارد.

به هر حال خانواده ام ساعت 22 آن شب پس از تهدید و بازجویی آزاد شدند و در تاریخ اول خرداد 1386 به دادگاه منتقل شدم که باز هم نماینده دادستان و وزارت اطلاعات از حضور در دادگاه خودداری نموده و باز هم دادگاهم به تعویق افتاد و من همچنان بلا تکلیف مانده ام .

در تاریخ 1386/3/13 مجدداً خانواده ام را احضار نمودند و این روند همچنان ادامه دارد. تا کنون به دلیل عدم اجازه ملاقات حضوری با خانواده موفق به ملاقات آنها نشده ام و همچنین 11 تن از اعضای مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران در طی یکسال گذشته بازجویی و تهدید شده اند و بسیاری اعمال غیر انسانی دیگر که روزی داستان تاریخ افشا خواهد نمود و اینکه جرم من و همکاران من تنها و تنها دفاع بدون تبعیض و مرزبندی سیاسی از قربانیان نقض حقوق بشر در ایران بوده و اکنون با تمامی فشارها و سختی ها حاضر نیستم لحظه ای از دفاع از حقوق انسانها و مبارزه با ناقضین حقوق بشر دست بردارم ، تمامی این مشکلات را با امید به طلوع خورشید عدالت و عشق به هموعان خود تحمل خواهم نمود.

زنده باد آزادی و برابری

کیوان رفیعی فعال حقوق بشری - زندان اوین

86/3/14



## \* دیدگاه \*

### چپ انقلابی و تشکلات کارگری (2)

اگر ضرب المثل قدیمی "ارزش فرد را با دشمنانش ارزیابی می کنند" صحیح باشد، در اینجا از توصیه نامه های ارزشمندی که چپ های رفرمیست در ذیل بخش اول این نوشته نثار اینجانب نمودند، کمال تشکر را دارم.

#### قسمت دوم: کمیته های سوسیالیستی

##### "لغو کار مزدی" و پارادوکس سندیکا

البته این تنها بینش "سندیکالیسم" نیست که مانع ایجاد ارتباطی مستحکم و انقلابی میان کارگران سوسیالیست و توده ی کارگری می شود. دیدگاه دیگری نیز در مقطع کنونی از زاویه ی "انقلابی گری" روش انقلابی را نفی کرده و عملاً سد راه آن می گردد. رفیق علیرضا خباز، کارگر جوشکار و یکی از امضاء کنندگان "فراخوان کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری هزاران کارگر" در شماره ی یک نشریه "لغو کار مزدی" در مقاله ای به عنوان "پیش بسوی ایجاد تشکل های نوین کارگری" می نویسد:

"نوع مطالبات کارگران ایران گسترده و فراگیر و سراسری است. همچنین ویژگی مهم دیگر در این مطالب شکل کلان آن است، مثل مقابله با خصوصی سازی، حفظ تأمین اجتماعی، مقابله با قراردادهای موقت کار، خواست تشکل مستقل و ... مقابله با اخراج ها و بیکاری سازی های سراسری و بیمه بیکاری را می توان به این نوع مطالبات اضافه کرد.

مسئله ی حضور سیاسی کارگران در عرصه های اجتماعی به عنوان یک مطالبه ی مهم است. نمونه های عینی این مهم را می توان هم در نوع شعارهای کارگران در تجمعات و تظاهرات کارگری که قلب نظام سرمایه داری را نشانه گرفته اند دید و هم شیوه های اعتراضی گوناگون علیه اخراج و بیکاری سازی ها و تعطیلی واحدهای تولیدی، و تصمیم گیری در شیوه ی شرکت در انتخابات را نیز می توان به آن اضافه کرد. این نوع مطالبات و کمیت طبقه کارگر و حضور کارگران نسل جدید با سطح تحصیلات بالاتر و رشد سرمایه های کلان و ورود آنها به ایران و حضور بیش از پیش سرمایه خصوصی و غیره، همه و همه نیاز کارگران به تشکل های فراگیر و سراسری را در رشته های مختلف تولیدی صنعتی و خدماتی افزایش داده است. صنعت نفت، پوشاک، ساختمان، خودرو سازی و غیره نیازمند تشکل های کارگری قوی هستند که مطالبات کلان کارگری را پیگیری کنند. از طرفی، تشکل های سنتی در سطح جهانی تجربه شده اند و نا کارآمدی آن ها به اثبات رسیده است. کارگران نیازمند تشکلی هستند که بتواند مطالبات سراسری کارگران را پاسخ گو باشد، ساختار تشکیلاتی آن با تشکل های سنتی موجود متفاوت باشد. مستقل از جریانات سیاسی و دولت باشد. از تنگ نظری های صنفی فاصله گرفته و بتواند نقش آموزش کارگران و سازماندهی

آنها را در عرصه جدید و وسیع بعهدہ گیرد. در هر دولتی با هر نوع ایدئولوژی ماندگار و متداوم باشد. با فرقه گرایی و بوروکراتیسم و سندیکالیسم مرزبندی داشته باشد. کارگران را از هم جدا نکند. در نهایت و در چشم انداز کلی سیستم کار مزدی را هدف قرار داده و لغو کار مزدی را اساس خود قرار دهد." (ص 43 و 44)

خوب، این خواسته ها تا زمانیکه آرزوی قلبی یک مبارز را تشکیل می دهد، اشکالی ندارد. اما هنگامیکه می خواهد به یک رهنمود مشخص تبدیل شود، باعث تعجب خواهد شد. آن چه تشکلی خواهد بود که در عین اساس قرار دادن "لغو کار مزدی"، فراگیر هم باشد؟ آن چه تشکلی است که سوسیالیست است، چرا که "چشم انداز کلی سیستم کار مزدی را هدف قرار داده"، یعنی کل نظام(سیستم) سرمایه داری را، اما "مستقل از جریانات سیاسی" است؟ مشکل عملی چنین شعارهایی در اینست که "تشکل" پدیده ای انتزاعی نبوده و از عناصر تشکیل دهنده اش مجرد نمی باشد. اگر تشکلی قرار است "فراگیر" باشد و در عین حال "لغو کار مزدی" را اساس فعالیت های خود قرار دهد، پس عناصر تشکیل دهنده اش می بایست همگی سوسیالیست و ضد نظام سرمایه داری باشند. آیا رفیق خباز معتقد است که کلیه ی کارگران ایران سوسیالیست اند؟ و یا به آگاهی سوسیالیستی دست یافته اند؟ اگر چنین است، پس چه نیازی به تشکلی دارند که "از تنگ نظری های صنفی فاصله گرفته و بتواند نقش آموزش کارگران و سازماندهی آنها را در عرصه های جدید و وسیع به عهده گیرد"؟ و اگر چنین نیست، پس چگونه انتظار دارند که تشکلی با این محتوا بتواند تمامی کارگران را به صفوف خود جذب کند؟

همانطور که گفتیم، هیچ تشکلی در فضا تشکیل نیافته و در زمان و مکان عینی و از افرادی واقعی تشکیل می شود. اکثریت قابل ملاحظه ای از کارگران ایران نه تنها سوسیالیست نیستند، بلکه بعضاً تحت تأثیر ایدئولوژی های ضد سوسیالیستی، مذهبی و "سندیکالیستی" قرار دارند. گویا رفیق خباز در جامعه ی دیگری زندگی می نماید، هر چند که در هیچ نقطه ای از جهان و در هیچ مقطع تاریخی ای ما شاهد آن نبوده ایم که تمامی جمعیت کارگری سوسیالیست باشند. بخصوص در ایران، بسیاری از کارگران به علت تجربه ی تلخی که از سیاست بازی بورژوازی حکومتی و اصلاح طلب داشته اند و نتیجه ی مبارزات سیاسی مستقل را سرکوب و زندان می دانند، تا کلمه ی "سیاست" و "سیاسی" را می شنوند، گریزان می گردند. البته در شکل گیری این واقعیت، دیدگاه سندیکالیستی نیز بی اثر نبوده است. برای اینکه کارگران ایرانی به آگاهی طبقاتی رسیده و سوسیالیست شوند تا خواستار عضویت در تشکلی علیه "سیستم کار مزدی" گردند، نیاز به آموزش و تجربه های عینی مبارزاتی دارند. حال اگر رفیق خباز با ادعای ما موافق است، یعنی قبول دارد که توده ی کارگری باید از طریق آموزش و تجربه به آگاهی طبقاتی و علم مبارزه طبقاتی

## چپ انقلابی و تشکلات کارگری (2)

دست یابد، ظرف تشکلاتی و یا بعبارت ساده تر، این کلاس درسی را که آموزگار (قشر آگاه و با تجربه کارگری) و شاگرد را در خود جای می دهد، کدامست؟ تجربیات گذشته جنبش کارگری در مقاطع زمانی و مکان های جغرافیایی به ما نشان داده که این ظرف (یا کلاس درس) همین سندیکا ها و اتحادیه ها، یا به عبارت خودشان، "تشکل های سنتی" می باشند، هر چند که وظایف شان منحصر به این نمی باشد. یعنی تشکلاتی که بنا بر ماهیت و اهداف شان، همانطور که در بخش گذشته توضیح دادیم، توده های کارگری را بدون نیاز به آموزش قبلی، فقط به صرف کارگر بودن شان و برای مبارزه جهت تحقق خواسته های روزمره و اقتصادی، به خود جذب می کند. در چنین ظرفی است که قشر پیشروی کارگری در کنار دیگران قرار گرفته و با در آمیختن آموزش های نظری در حین مبارزه طبقاتی - اقتصادی، آگاهی سوسیالیستی و تجربه مبارزاتی خود را به ایشان منتقل می کند. حال اگر ما بخواهیم تشکلاتی فراگیر را سازمان دهیم که پیش شرط شرکت توده ی کارگری در آن "هدف قرار دادن سیستم کار مزدی" باشد، حکم آن را دارد که بگوییم: تا کودکی سواد نداشته باشد حق ندارد در کلاس اول نام نویسی کند! که مضحک بودن چنین حکمی آنقدر واضح است که نیاز به توضیح بیشتری ندارد. یعنی همانطور که آن کودک بی سواد نمی تواند وارد کلاس اول شود و تا آخر عمر بیسواد می ماند، توده ی کارگر بی تجربه و غیر سیاسی نیز نمی تواند وارد تشکلاتی شود که قرار است در آن مورد آموزش و تربیت طبقاتی قرار گیرد.

در اینجا ممکن است رفیق خباز بگوید که فکر اینجایش را هم کرده است مثلاً ممکن است بگوید که: " آنچه پاسخگوی نیاز فعلی کارگران در عرصه مبارزه طبقاتی است ایجاد کمیته های کارگری در صنایع بزرگ است. در نبود تشکل های مستقل کارگری، کمیته های کارگری می توانند بستر ساز ایجاد شوراهای مستقل کارگری باشند. این کمیته ها می توانند با ایجاد ارتباط سراسری و فراگیر نقش مهمی در سازماندهی توده ای کارگری برای دستیابی به مطالبات اساسی طبقه کارگر ایفا کنند. هر واحد تولیدی می تواند با هویت دادن به مبارزات روزمره کارگران حول مطالبات آنان کمیته کارگری خود را با حضور کارگران پیشرو سازمان دهد." (ص ص 44 و 45) سؤال خود را تکرار میکنیم: رفیق عزیز، آیا این "تشکل نوین" شما که قرار است در هر واحد تولیدی تشکیل شود و "با ایجاد ارتباط سراسری و فراگیر نقش مهمی در سازماندهی توده ای کارگری" ایفا کند و به "مبارزات کارگران حول مطالبات آنان... با حضور کارگران پیشرو سازمان دهد"، دارای پیش شرط سیاسی. "هدف قرار دادن سیستم کار مزدی" می باشد یا نه؟ اگر پاسخ شما منفی است، پس هیچ تفاوتی با "تشکل های سنتی" سندیکا و اتحادیه نداشته و دعوا بر سر نام آن است. و

اگر پاسخ شما مثبت است، آن زمان مثال کودک بی سواد و پیش شرط راه یافتن اش به کلاس اول مصداق "تشکلات نوین" شما خواهد بود.

### کمیته های سوسیالیستی کارخانه و محلات

اما موضوع زمانی جالب تر می گردد که این رفیق "تشکل نوین" را نشان داده و مدعی میگردد که چنین تشکلاتی عینیت دارند. دقت کنید: "... این کمیته ها در یکسال اخیر توانسته اند با ایجاد انگیزه در کارگران واحد تولیدی خود و برقراری ارتباط اجتماعی بین مسائل و مطالبات داخل واحد و مسائل اجتماعی بیرون از کارخانه جایگاه خود را در مبارزه ی کارگری تقویت کنند. حرکت کارگران کارخانجات تولیدی تهران برای ایجاد کمیته کارگری و نقش این کمیته در اطلاع رسانی و انتشار مطالبات کارگران این کارخانه و به ویژه سازماندهی اعتصاب کوتاه مدت در حمایت از کارگران دستگیر شده ی سفز می تواند الگوی و خدماتی دیگر برای ایجاد کمیته های مشابه باشد." (همانجا، ص 45)

البته کمیته های سوسیالیستی که کارگران و دیگر سوسیالیست ها را در خود جای می دهد، "تشکل نوینی" نمی باشد و اساس کار حزبی را تشکیل داده است. این کمیته ها نیز محدود به محل کار نبوده بلکه در مناطق و محله های کارگری حاضر بوده و به سازماندهی کارگران و خانواده های ایشان، همچنین دانشجویان و زنان و دیگر جنبش های اجتماعی مشغول بوده اند. محدود کردن نقش کمیته های سوسیالیستی به کارخانه ها، بیانگر دید بسیار محدود و سطحی پیشنهاد دهندگان آن نسبت به مبارزه ی طبقه کارگر و اهداف استراتژیک آن می باشد. چپ انقلابی در زمان گزینش عملکرد و تاکتیک های خود باید همواره هدف نهایی را مد نظر داشته و اشکالی را که مناسب با آنها است اتخاذ کند. پس اگر هدف نهایی سوسیالیست های انقلابی انتقال قدرت به شوراهای کارگری در محل کار برای کنترل تولید و ابزار تولید و خلاصه اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید و روند تولید (لغو سیستم کار مزدی) است، می بایست که بتواند از قدرت سیاسی به دست آمده و روابط حاکمیت نوین (شوراها) حراست کند. و همچنین می بایست فرهنگ کار و زندگی اجتماعی را در سطح کل جامعه اشاعه داده و مسلط کند. این اهداف را نمی توان تنها با استقرار قدرت در محدوده ی کارخانه و محل کار به دست آورد، بلکه باید با تشکیل شوراهای مناطق و محله ها کل جمعیت جامعه را نیز درگیر اعمال مستقیم قدرت سیاسی نمود. و لازمه ی رسیدن به چنین اهدافی، در حال حاضر، تشکیل کمیته های سوسیالیستی در محل کار و مناطق و محله های زندگی کارگران و دانشجویان و زنان و ... و اشاعه نظرات و افکار کمونیستی و استفاده از هر موقعیتی برای دامن زدن به اعتراضات مردمی و اقدامات مستقیم در سطح گسترده ی اجتماعی است.

رفیق خباز طوری درباره ی عملکرد کمیته ی مورد نظر خود صحبت می کند و آن را الگو قرار می دهد که گویا کمیته های

## چپ انقلابی و تشکلات کارگری (2)

امروزی، از جمله "کمیته هماهنگی..." و یا "کمیته پیگیری..." نمونه ای از کمیته های سوسیالیست هستند و عملکرد کارگران پیشروی ما از چارچوب کار محظی فراتر رفته است. اما آیا چنین چیزی واقعیت دارد؟ با رجوع به اعضای متشکل در این کمیته ها و تجربیات چند ساله ی آنان متوجه می شویم که چنین نیست. آقای محمد اشرفی در [نامه ای به آقای مهدی ریاضی در مورد عملکرد "کمیته پیگیری..."](#) می نویسد: "... من در رابطه با شما و دیگران فعلا" کاری ندارم ولی اعلام میکنم که یکی از سوغات های حاکمیت دیکتاتوری برای کل جامعه زیر سلطه به خصوص اپوزیسیون حاکمیت بیماری سکتاریستی است که از خصلت دیکتاتوری حاکمیت نشأت گرفته و بر عمق جامعه تابش میکند و بازتاب آن از درون تشکلهای اپوزیسیون ظاهر میگردد. بنابراین در وجود تمام ما و دیگر تشکلهای و گروهها بلا استثنا رگه های سکتاریسم وجود دارد که این نشانه جامعه ای تحت سلطه سکتاریستی است که به دیگر نقاط نیز انعکاس می یابد در این میان گروهی موفق به خروج از این بیماری خواهد شد که آگاهانه مبارزه کند.

1- علت اینکه کمیته نتوانست به پیام های حمایت جواب بدهد. حذف از طرف یک نفر نبود بلکه کلیه نمایندگان با هم اختلاف داشتند. به خصوص افرادی که در حال حاضر کناره گیری کرده اند. این افراد دایما" مانع حرکت کمیته بودند. چون روش اتفاق آراء را برای پیش برد نظرات محظی خود به کمیته تحمیل کرده بودند. بنابراین تا آخرین لحظه نیز نتوانستند در رابطه با جواب دادن به مکاتبات کمیته به اتفاق آراء برسند. به دنبال آن نتوانستند سخنگو انتخاب کنند.

2- اتفاقاً آقای عظیم زاده با تمام توان سعی می کرد افرادی را که کناره گیری کرده اند و اطرافیان آنها را در کمیته نگهدارد. حتی به صورت نان قرص دادن در رای گیری ها برایشان آراء جمع می کرد، یعنی اگر حمایت ایشان از آن افراد نبود آن افراد هیچ وقت نمیتوانستند به اندازه ای که نماینده شوند رای بدست آورند. (( البته حالا به چه دلیل و چگونه...بماند.)) ولی بدنه کمیته به این اعتقاد رسیده بود، که با وجود این افراد در صدر کمیته. کمیته هیچ وقت نخواهد توانست حتی یک قدم به جلو بردارد. و جالب است که آقای عظیم زاده در مقابل این خواست اعضا مانند بقیه نمایندگان ایستاده بود و از افرادی که مانع حرکت و پویایی کمیته بودند دفاع می کرد. تا اینکه تعدادی از اعضا ی کمیته جدا از نمایندگان تصمیم گرفتند مستقیماً از اعضا بخواهند مجمع عمومی ناتمام چهارم را برگزار کنند. پس از این مورد همین افرادی که شما به عنوان قربانی نام میبرید( مانع برگزاری مجمع عمومی بودند. ) و این افراد درست زمانی کناره گیری کردند که خود را در مقابل تصمیم قطعی اعضا مشاهده کردند. در نتیجه متوجه شدند که دیگر

امکان ندارد بتوانند مانع بر گزارای مجمع عمومی چهارم شوند. بنابراین اعلام کناره گیری کردند. ولی من میگویم آنها برای اینکه مجبور به جوابگویی نسبت به اعمال ضد جنبشی خود نشوند و شانه از مسئولیت خالی کنند، در واقع فرار کردند....". [\(نامه ای به آقای مهدی ریاضی در مورد عملکرد "کمیته پیگیری..."\)](#)

البته کمیته ی هماهنگی نیز در همین اوضاع گرفتار است. برای تبیین چنین مشخصه ای می توانیم به نامه ی آقای رضا مقدم با عنوان "ارزیابی از کمیته هماهنگی" رجوع کنیم. ایشان در این مقاله که به تاریخ 23 فروردین 1386 که در نشریه ی "بارو" منتشر گشته می نویسد: " لازم به ذکر است که اعضاء کمیته هماهنگی در قبال یک نقشه عمل درباره فعالیت اصلی خود که ایجاد تشکل است، نظرات یکسانی ندارند. حتا همان حد از تفاوت نظرات اعضاء کمیته هماهنگی که علنی شده بیانگر وجود نظرات انتقادی نسبت به خط رسمی و فعالیت های تا کنونی است. منتهی یک بررسی عینی از عملکرد کمیته هماهنگی نمی تواند خود را به تفاوت نظرات درونی این تشکل مشغول سازد بلکه باید بر مواضع اعلام شده علنی و عملکرد تا کنونی کمیته هماهنگی استناد کند، مواضع علنی و عملکردی که به نظرات بخشی از اعضاء کمیته هماهنگی نزدیک است و لاجرم از بقیه دور." (ص 1)

البته ما مخالف آنچه "دمکراسی کارگری" نام گرفته که معتقد است می توان در یک تشکیلات حامل نظرگاه های مختلف و متفاوت بود نیستیم و خود نیز برخوردهای سرکوبگرانه ای استالینیستی در سازمان های چپ و روابط شبه نظامی مسلط بر تشکلات "مشی چریکی" دوران گذشته را محکوم می کنیم. اما آیا می توان در یک تشکیلات، دیدگاهی همچنان متفاوت و مخالف همزیستی داشته باشند که امکان دادن حتا یک گزارش و با پیوستن به یک ائتلاف را غیر ممکن سازد؟ در چنین حالتی چگونه چنین "کمیته ای" می خواهد "ارتباط سراسری و فراگیر" برقرار سازد و یا "نقش مهمی در سازماندهی توده ای کارگری" ایفا کند؟ اتفاقاً در مورد اینکه، شرایط کنونی مبارزه طبقاتی ایجاد کمیته های سوسیالیستی، با هدف "براندازی سیستم کار مزدی" را می طلبد با رفیق خباز کاملاً موافقیم، اما برخلاف ایشان کمیته های موجود را "الگو" ندانسته و معتقدیم که دیدگاه های متفاوتی که اصول آنها باعث رکود فعالیت کمیته ها می شوند باید از دست یکدیگر خلاص شده و برای رسیدن به توافق، در شکل کمیته های مجزا اختلافاتشان را دنبال کنند. این کمیته ها با داشتن شرایط کار مشترک در سندیکا ها و دیگر انجمن های صنفی می توانند در حین اتحاد عمل، مبارزات سیاسی و نظری خود را دنبال کنند تا نهایتاً به برنامه ای مشترک و یا برنامه هایی متفاوت دست یابند.

در مورد شکل مبارزه ی این کمیته ها با الگوی ارائه شده توسط آقای خباز، یا بطور صریح تر، با الگوهای موجود از "کمیته های سوسیالیستی" موافق نیستیم. شکل باز و علنی کار آنها، امکان

## چپ انقلابی و تشکلات کارگری (2)

هرگونه عمل جدی و پراتیک انقلابی را از ایشان گرفته است. شاید چنین شکلی هنگام نبود مبارزات صنفی سازمان یافته و برای بقای فعالین چپ، در مقطع نبود شرایط گسترده ی کار عملی مشکل ساز نبوده است، اما اینک که جنبش های مختلف اجتماعی می روند تا در آینده ای نزدیک به شکل فراگیر و سراسری در آیند، تداوم چنین شکلی از فعالیت باعث فروپاشی و نابودی آنها خواهد گشت. البته این به شرطی است که "کمیته های سوسیالیستی" بخواهند وارد پراتیک انقلابی شده و مبارزات کارگری را به اهداف کوتاه مدت و درازمدت آن برسانند. اگر ما از هدف کوتاه مدت و درازمدت طبقه کارگر دارای درک متفاوتی باشیم، مسلماً در محتوا و شکل "کمیته های سوسیالیستی" نیز از هم جدا می گردیم.

### اهداف و وظایف کمیته ها

اگر هدف درازمدت ما الغاء نظام سرمایه داری و دگرگونی بنیادین و رادیکال کلیه روابط و مناسبات آن، از جمله "کار مزدی" باشد، و این را تنها از طریق مبارزه طبقاتی برای جایگزینی حاکمیت سرمایه با شوراهای کارگری و منطقه ای بدانیم، رجوع به تجربیات چپ انقلابی در اوایل قرن بیستم و به خصوص تجربیات حزب بلشویک روسیه می تواند گنجینه ای از راه حل ها را ارائه دهد. اما ما شاهدیم که دقیقاً در چنین زمانی، عده ای با "سنتی" خواندن این الگوهای تاریخاً موفق جنبش کارگری و سر دادن شعار "تشکلات نوین" و الگو قرار دادن تشکلاتی غیر منسجم از لحاظ نظری و علنی از لحاظ سازمانی، ما را به نا کجا آباد فرا می خوانند. البته از زاویه ی دید ما نسبت به اهداف کوتاه مدت و درازمدت طبقه کارگر چنین است. چرا که ما معتقدیم رسیدن به اهداف بالا تنها از طریق تداوم مبارزه ی طبقاتی و به کار بستن علم آن در مراحل مختلف و مناسب با شرایط عینی مبارزه امکان پذیر است. اما آیا رفقای "لغو کار مزدی" نیز در این موارد با ما هم عقیده هستند؟ به ادامه ی صحبت های آقای خباز دقت کنید: "تشکل شورایی از مهم ترین مطالبات کارگران است. کمیته های کارگری می توانند با آگاهی گری و سازماندهی کارگران حول این مطالبه چشم انداز ایجاد شورا های مستقل کارگری را روشن تر کنند" (همانجا، ص 45) این گفته، "مهمترین مطالبات کارگران"، یعنی چه؟ آیا این بدین معنا است که کارگران از سرمایه داران و حکومت آن "ایجاد شوراهای مستقل کارگری" را در خواست می کنند؟ و انتظار دارند که سرمایه داران و حاکمیت شان آن را به ایشان تفویض دارند؟ مسلماً اینطور نیست. منظور آقای خباز اینست که مهمترین "هدف" کمیته ها رسیدن به تشکل شورایی است. در اینجا است که ما متوجه اصل اختلاف خود با ایشان می شویم. در جاییکه ما می خواهیم از طریق پیشبرد و اعتلای مبارزه جاری طبقاتی کارگران و ضربه زدن به ساختار عینی حاکمیت سرمایه،

به لغو نظام و مناسبات سرمایه داری نائل آیم، رفقای "لغو کار مزدی" میخواهند از طریق "تشکل و سازماندهی طبقاتی" به آن برسند. به همین علت است که آقای خباز مبارزه ی کمیته ها را بر مطالبه "تشکیل شوراها" متمرکز می سازد.

برای اینکه متوجه شویم که چگونه شعار "شوراها و تشکلات نوین" ما را به نا کجا آباد رهنمون می سازند، و اینکه این "شوراها" قرار است چه محتوایی داشته باشند و یا اینکه چه اهدافی را دنبال کنند، به مقاله ی "جنبش کارگران معلم" از آقای ناصر پایدار، یکی دیگر از معتقدین به نظرگاه "لغو کار مزدی" رجوع می کنیم. ایشان پس از نقد کانون های صنفی معلمان، بعنوان "رضایت به این نوع سازمانیابی یعنی بستن چشم امید به دولت سرمایه داری و فرو غلطیدن در ورطه این توهم زیانبار ... چهارچوب قانونیت و قانونمداری سرمایه" به ایشان تشکیل شوراها را پیشنهاد می کند: "معلمان باید بعنوان بخشی از طبقه کارگر به صورت شورائی متحد و متشکل شوند. شوراهائی که طرف مبارزه ضد سرمایه داری آنها و مرکز حضور خلاق و متحد همه آحاد آنها باشد. رفرمیسم چپ تاریخاً تلاش کرده است تا معلمان را به عنوان یک نیروی غیرکارگری، از بدنه جنبش طبقاتی توده های کارگر جدا و به تسمه نقاله دموکراسی طلبی رفرمیستی و فراطبقاتی تبدیل نماید. معلمان به لحاظ کثرت عناصر فعال سیاسی در همه دوره ها، وضعیتی چشمگیر داشته اند، اما فعالان سیاسی این بخش از طبقه کارگر بسان فعالین سیاسی سایر بخش های آن، زیر فشار توهام سوسیال خلقی و دموکراسی جویانه بسیار کم قادر به ایفای نقش رادیکال طبقاتی در سازمانیابی جنبش ضد سرمایه داری طبقه خود شده اند. معلمان فعال کارگر می توانند بر این روند نقطه پایان بگذارند. می توانند در نقش واقعی آگاهان جنبش لغو کار مزدی طبقه شان ظاهر گردند. آنان می توانند و باید برای سازمانیابی سراسری جنبش کارگری علیه نظام سرمایه داری تلاش کنند. مبارزات معلمان برای حصول مطالبات جاری روزشان، باید بستر تلاش فعالین آگاه آنان برای پیوند با سایر کارگران و سازمانیابی سراسری مبارزه طبقاتی گردد." (جنبش کارگران معلم، سایت سیمای سوسیالیسم) پس می بینیم که بعد از تشکیل شوراهای مستقل، هدف، ساخت شورای بزرگ تری است که تمام طبقه کارگر را در بر گیرد و از آنجاییکه برای ایشان "... اصطلاحاتی از نوع «خارج و داخل» در رابطه با جنبش کارگری مفاهیمی بی معنی هستند. در هر نقطه از جهان خود را آحادی از کارگران و جنبش کارگری آن دیار می بینیم و شرکت فعال در مبارزات جاری طبقه کارگر، حضور مؤثر کمونیستی در این جنبش و همراهی و همکوشی با فعالین ضد کار مزدی برای سازمان دادن جنبش ضد سرمایه داری کارگران را امر مبرم و محتوم خویش تلقی می کنیم. " (بیانیه ی "فعالین جنبش لغو کار مزدی چه کسانی هستند؟")، پس گام بعدی نیز فعالیت برای "تشکیل شوراهای

## چپ انقلابی و تشکلات کارگری (2)

لغو کار مزدی جهانی" است. یعنی اینکه در عوض تشکل و سازماندهی طبقه کارگر برای پیشبرد مبارزه ی طبقاتی با هدف انقلاب در ساختار حکومتی و آغاز گذار سوسیالیستی، این رفقا مبارزه طبقاتی را در خدمت تشکل و سازماندهی طبقه کارگر از تشکل های محدود و کوچک (کمپته) به تشکلات بزرگ (شوراها) و بزرگ تر (شورای جهانی) می بینند.

### چگونه پانه کوک به شورا ها می رسد؟

چنین دیدگاهی در تاریخ مبارزات طبقه کارگر، پس از شکست حکومت شوراها و احیاء مجدد حکومت سرمایه داری به شکل حقوقی دولتی آن در روسیه، در سطح جهانی ظاهر گشت. رفقای "کارگران انترناسیونالیست" در این باره می نویسند که: "شوراگرایی در دوران برآمد انقلابی و جنبش کارگران مسلح آلمان سربرآورد. اگر شوراگرایی و شوراها بر برآمد جنبش کارگری آلمان متکی است، باید دکترین شوراگرایی را بمثابة یک جنبش فکری، یکی از آخرین سنگرهای عقب نشینی نظری جنبش کمونیستی در مقابل تهاجم ایدئولوژیک بورژوازی در بعد از شکست انقلاب اکتبر بشمار آورد. برخلاف جنبش شورایی که بر برآمد سیاسی مبارزه طبقاتی تکیه دارد، دکترین شوراگرایی بر ضعف و عقب نشینی نظری کامل از مارکسیسم استوار گردیده است. این عقب نشینی آنجا از دیده پنهان میماند که نقش تاریخی شوراها توسط روشنفکران شوراگرا رمانتیزه میشود. شوراها که نهادهای جنبش کارگری برای کسب قدرت در شرایط انقلابی هستند، در نزد شوراگرایان ایدئولیزه میشوند." ( "شوراها و شوراگرایی")

پایه گذار این طرز تفکر مبارزی هلندی به نام "آنتون پانه کوک" بود که در مبارزه علیه رویونیسم انترناسیونال اول در کنار بلشویسم قرار داشت، اما رفته رفته از آنها دور گشته و به نتایجی رسید که اینک توسط "شورا گرایان" لغو کار مزدی مطرح می گردد. پانه کوک نیز همچون ترنتسکی و گرامشی برای توضیح چگونگی شکست حکومت شوراها و استقرار "استالینیسم" طرح های خود را مطرح ساخت. اما تا رسیدن به چنین نتایجی راه طولانی ای را طی کرد. به گفته ی جان گریب در مقاله ای با عنوان " آنتون پانه کوک و تلاش برای یک سوسیالیسم رهایی دهنده"، که در سال 1998 در نشریه ی شماره ی 5 "سیاست نوین" ( New Politics ) مجدداً منتشر گشته است، می گوید: آنتون پانه کوک از آغاز به هموزنی شرایط "عینی" و "ذهنی"، حتا زمانیکه دوشا دوش لنین علیه نظرات اکنومیستی و رویونیستی کائوتسکی ها و پلخائف ها، برای ایجاد انترناسیونالیسم دوم مبارزه می کرد، معتقد بود. او، که تا سال 1910 توانسته بود تعادلی بین نظرات عمومی خود و این هسته ی دوآلیستی بر قرار سازد، تحت تأثیر وقایعی که بین 1910 تا

ظهور و ثبات رژیم استالین بوقوع پیوست تفکر جدیدی را بنیان گذاشت که بقول محمد کشاورز در مقاله "شوراها و شورا گرایی" (منجد در سایت "کارگران انترناسیونالیست"): برخلاف آنارشیزم که از همان ابتدای سازمانیابی جنبش کارگری، بعنوان یک سنت سیاسی ابراز وجود کرد، شوراگرایی ( و در رأس ایشان پانه کوک) بمثابة یک سنت فکری و بعنوان یک واکنش به شکست انقلاب و تجربه استالینیسم پدیدار گشت. بدین ترتیب بود که پانه کوک با هموزن پنداشتن (ابژه و سوژه)، از لحاظ نظری، به دام نظرات لوکاچ ("پراکسیس") می افتد، و از لحاظ ایدئولوژیک چون گرامشی به نوعی تکیه بر کار صرفاً ایدئولوژیک و تدوین "برنامه"، و از لحاظ سیاسی به اراده گرایی و آنارشیزم باکونینی نزدیک می شود.

او همچون گرامشی، تحت تأثیر تئوری "هژمونی ایدئولوژیک" معتقد می گردد که " علت اصلی ضعف پرولتاریا" نه ضرورت هایی است که شرایط عینی بر او تحمیل می کند، آنطور که معتقدات ماتریالیست های دیالکتیسیست است، بلکه "ضعف ایدئولوژیک" اوست که به نظرات بورژوازی آلوده اش می سازد. در اینجا هسته ی لازم برای نفی شرایط عینی شکلگیری شوراها ی کارگری در هنگام خلاء سیاسی حاکمیت در شرایط انقلابی شکل گرفته است. او نیز چون گرامشی معتقد میگردد که پرولتاریا در مبارزه ی خود، باید تمامی جهان کهن را مورد تحول قرار دهد، یعنی باید فرهنگ مستقل سوسیالیستی را همراه با شرایط سیاسی و اقتصادی دگرگون سازد. او حتا هنگامیکه در سال 1911 مقاله " سوسیالیسم و طبقه" را به رشته تحریر در می آورد، تمام تکیه ی خود را بر روی "فرهنگ سوسیالیستی" گذاشته و می گوید: "این توده ی زمخت، و بی سواد در حقیقت حامل فرهنگی عالی تر می باشند ... فرهنگ سوسیالیستی از فرهنگ بورژوازی جدا است، نه تنها به این علت که وسعت بیشتری دارد بلکه به این علت که محتوای درونی اش نیز کاملاً متفاوت است. این فرهنگ آن چیزی است که انسان را در ارتباطی کاملاً متفاوت با طبیعت، یعنی با شرایط خارجی و دیگر انسان ها قرار می دهد." (سوسیالیسم و طبقه، 1911) پس این تئوری مارکسیستی که، موجودیت عینی و کار انسانی است که او را در ارتباط با طبیعت و دنیای خارجی قرار می دهد، جای خود را به مقوله ای ذهنی، یعنی "فرهنگ" می دهد.

با اینکه در پراتیک، هنوز به لزوم حزب و اتحادیه های کارگری بعنوان اشکال ضروری برای پیشبرد مبارزه طبقه کارگر اعتقاد داشت، در توصیه های تاکتیکی خود به فعالین کارگری گوشزد می کند که: آنچه پرولتاریا را در مقابل بورژوازی قدرتمند تر می کند نه شمار کارگران، که دیسیپلین و تعهد آنها به یکدیگر است که در مقابل فرد گرایی بورژوازی کارگران را به یک فرهنگ عالی تری می رساند. و آنچه "حزب" و "اتحادیه های صنفی" به کارگران می دهد نیز چیزی جز آموزش و آگاهی به فرهنگ

## چپ انقلابی و تشکلات کارگری (2)

سوسیالیستی نبوده و نهایتاً ایشان را از لحاظ فرهنگی آماده می سازد تا قدرت را به شکل جمعی در دست گرفته و جامعه ی نوین را بر پا کنند (نقل به معنی). پس می بینیم که در این تفکر، "تشکل طبقاتی، آگاهی و پراتیک انقلابی" به شکل تفکیک ناپذیری در هم می آمیزند. به باور او، این فرهنگ سوسیالیستی است که جامعه ی نوین را امکانپذیر می سازد و نه سیادت طبقاتی پرولتاریا پس از انهدام ماشین حکومت سرمایه داری. نقش حزب و اتحادیه های کارگری بمثابة ساختارهایی که مبارزه عینی طبقه کارگر را در خود جمع کرده و به جلو می برند، در اینجا تبدیل به ظرفی می گردند که پرولتاریا را از لحاظ "فرهنگی" آماده حکومت می کنند.

بدین صورت است که در اندیشه ی او زمینه ی اولیه ی نفی ی مطلق هر آنچه که در چارچوب نظام سرمایه داری است، آماده گشته و تنها نیاز به یک جرقه داشت تا شعله ور شود. این جرقه را، جان گربر در مقاله ی "آنتون پانه کوک و تلاش برای یک سوسیالیسم رهایی دهنده"، تظاهرات های آزادیخواهانه ی پروس در سال 1910 می داند. تحت تاثیر این تظاهرات ها است که پانه کوک معتقد به حقانیت "اقدام جمعی (توده ای)" شده که در آن فرهنگ پرولتاریای متشکل از تمام خطوط پارلماناریستی و سیستم نمایندگی گذر کرده است. شکلی که بدون در نظر گرفتن شرایط عینی مبارزه طبقاتی و امکانات مادی و شمار شرکت کنندگان و حتا خواسته های خود کارگران و ... تنها به احساس همدردی و فدایی گری و روحیه کار جمعی وابسته است. آنچه که تعیین کننده می شود تنها "روحیه تشکیلاتی" است و لاغیر.

بنا بر مبنای این دیدگاه، با هر "اقدام جمعی" آگاهی و فرهنگ پرولتری رشد می کند. پس آنچه مهم است تداوم این اقدامات برای رشد فرهنگ پرولتری است. پراتیک انقلابی دیگر سمت و سوی ضربه زدن به روابط و مناسبات سرمایه داری و سرنگونی حکومت آن را ندارد، بلکه هدفش سازمان دادن مبارزه جمعی کارگران برای ارتقاء فرهنگی آنان می باشد. اگر کمی با دقت در این نظریه بیاندیشیم متوجه خواهیم شد که مبارزه طبقاتی کارگران علیه بورژوازی تبدیل به کمیتی از میزان آگاهی و رشد فرهنگی پرولتاریا گشته که به صورت تدریجی و یکنواخت، پس از هر "اقدام جمعی"، در کارگران اندوخته می شود. و دیگر افت و خیز های عینی مبارزه طبقاتی و اهمیت سازماندهی متنوع برای برخورد با واقعیات مبارزه رنگ می بازند. او در نهایت اعلام می دارد که دیگر "اتحادیه های صنفی" و "تشکیلات حزبی" حقانیت خود را از دست داده اند، چرا که در این نهادهای گسترده بر اصول سلسله مراتبی (بروکراسی) بورژوازی استوار گشته اند که فرهنگ پرولتری از آنها فراتر رفته است و تنها یک شکل از سازماندهی (شوراهای کارگری) که بدون در نظر گرفتن کمیت،

قادر به "اقدام جمعی" باشد حقانیت داشته و جای سازماندهی متنوع کارگری را می گیرد. (1916)

برای معتقدان به این دیدگاه، شکست مبارزه طبقاتی در روسیه نه نتیجه ی روند عینی مبارزه ی طبقاتی و تغییر قوای اجتماعی به نفع بورژوازی، بلکه در محدوده ی تنگ تشکیلاتی و مشکلات سازماندهی توضیح داده می شود. همه چیز وارونه می شود. این جدایی بین روشنفکر و توده های کارگری و یا وجود بروکراسی در حزب و سازمان های حکومتی نه به علت وجود روابط و مناسبات سرمایه داری در جامعه و در نتیجه حاکمیت آن، بلکه خود، تبدیل به علت شکست پرولتاریا می گردد.

پس می بینیم که نظریه ی "شوراگرایی" رفقای "لغو کار مزدی" نه حاصل تفکر کارگری، بلکه محصول تفکر روشنفکران سوسیالیستی است که فرهنگ سوسیالیستی را ایندالیزه کرده و آن را جایگزین شرایط عینی مبارزه طبقاتی قرار می دهند. برای ایشان دیگر مهم نیست که شرایط عینی مبارزه ی طبقاتی در حال حاضر، تشکیل سندیکا ها، اتحادیه ها و کانون ها و انجمن های صنفی را بمثابة ی یک ضرورت عینی به کارگران تحمیل کرده است و ما بعنوان روشنفکران انقلابی و یا قشر پیشروی کارگری موظفیم شیوه علمی چگونگی کار با این نهادها را برای ادغام با توده ی کارگری و انتقال آگاهی سوسیالیستی تبیین کنیم. بلکه این شرایط عینی مبارزه ی طبقاتی است که باید به اراده ی ایشان تمکین کرده و شکل شورایی را بپذیرد.

رفقا! متأسفانه باید برای تأکید بر ضرورت سازماندهی مبارزات جاری طبقه کارگر برای احقاق حقوق خود با هدف انقلاب ساختاری حکومت و نظام سرمایه داری سخنان خود را تکرار کنیم. در مقطعی که طبقه کارگر ایران پس از قریب به سه دهه انزوا و افتراق، به لزوم سازمان یافتن در تشکلهای صنفی رسیده است، ما باید در حین تشکل در کمیته های سوسیالیستی با شکل و محتوای منسجم انقلابی در مبارزات روزمره. ایشان در نهادهای صنفی شرکت کرده و از این طریق با ضربه زدن به ساختار عینی حاکمیت و نظام سرمایه داری، شرایط مبارزه ی طبقاتی را به نفع پرولتاریا تغییر دهیم. هر تفکری که بخواهد وظایف ما را محدود به کارهای صنفی و قانونی کرده (سندیکالیسم) و یا به بهانه ی سازماندهی سیاسی طبقه کارگر، ما را از پیوند و ادغام در مبارزات طبقاتی جاری منصرف سازد (شوراگرایی) انحرافی است خطرناک که پیروی از آنها می تواند در این مقطع حساس تاریخی مبارزات طبقه کارگر را با شکست مواجه سازد.

در پایان این بخش خاطر نشان می سازیم که اشکال "کمیته ای" و "سندیکا - اتحادیه ای" تنها اشکال مورد نیاز برای پیشبرد مبارزات طبقه کارگر نبوده و ما در بخش های آینده به توضیح نظرات خود نسبت به ساختار حزبی و شورایی نیز خواهیم پرداخت. پایان قسمت دوم ادامه دارد ....

بینا داراب زنده - خرداد 1386



## کارفرمایان ایران هم به صلاحیت هیأت نمایندگان به ظاهر کارفرمایی ایران در اجلاس جهانی کار شکایت کردند!

سُنبه کارگران ایران برای اخراج نمایندگان قلابی از سازمان جهانی کار، اتحادیه های کارگری شرکت کننده در کمیسیون های این سازمان می تواند باشد و نه اکتفا کردن به ارائه شکوائیه به مجمع عمومی آن. وارد شدن از این راه البته کاری سنگین و دراز مدت می طلبد و حامیان طبقه کارگر ایران در خارج از کشور در یک همکاری و هماهنگی برنامه ریزی شده و نقشه مند می توانند این راه سنگلاخ را هموار کنند. سایت راه کارگر

در هشتم ژوئن و همزمان با آغاز اجلاس سالانه سازمان جهانی کار ( ILO ) آکسیون اعتراضی با شرکت جمعی از ایرانیان حامی کارگران ایران که از کشورهای مختلف در ژنو گرد آمده بودند برگزار شد که طی آن، هیأتی از سخنگویان تظاهر کنندگان، به دیدار نماینده سازمان جهانی کار رفته و ضمن تشریح مشکلات و مطالبات پایه ای کارگران ایران، نسبت به پذیرش مأمورین انتسابی دولت ایران تحت عنوان نمایندگان کارگران ایران توسط سازمان جهانی کار اعتراض کردند. از جمله نکات مهم در این دیدار، اعتراف نماینده سازمان جهانی کار بود که: چون هزینه این سازمان را دولت ها می پردازند، این سازمان در این مورد نمی تواند به دولت ایران فشار بیاورد.

بنا بر خبری از خبرگزاری ایلنا که در زیر می آید، سازمان جهانی کارفرمایان ( IOE ) هم در همان اجلاس به اعتبارنامه های کسانی که دولت اسلامی ایران آنان را تحت عنوان نمایندگان کارفرمایان به این اجلاس اعزام داشته بود اعتراض کرده است!

به این ترتیب روشن می شود که رژیم اسلامی به منع کارگران از اعزام نمایندگان حقیقی خود به نهادهای بین المللی قانع نیست و حتا نمایندگان حقیقی کارفرمایان را هم با گماشتگان دولتی جایگزین می کند. و این چیزی نیست جز تبدیل آن سه جانیه گری قلابی، به یکجانیه گری واقعی ی یک رژیم تمامیت خواه فاشیستی.

حالا باید صبر کرد و دید که سنبه کدام طرف قوی تر است و کمیته اعتبارنامه های سازمان جهانی کار، در بررسی این شکایت، طرف سازمان جهانی کارفرمایان ( شکای ) را خواهد گرفت یا طرف دولت اسلامی را با همان استدلالی که به هیأت سخنگویان حامیان کارگران ارائه شد! در هر صورت مسلم است که طرف کارگران ایران را نخواهد گرفت.

در دیدار سخنگویان آکسیون اعتراضی ژنو با نماینده سازمان جهانی کار شخص اخیر صراحتاً گفت که اینگونه اعتراضات به حضور نمایندگان قلابی کارگران ایران در مجمع عمومی سازمان در دستور قرار نمی گیرند و نمی توانند منشأ اثر باشند اما اگر این شکایات و اعتراضات در کمیسیون های مربوطه و از جانب نمایندگان سندیکاهای بین المللی صورت بگیرند می توانند مورد بررسی قرار بگیرند. وی افزود که تا به حال هیچ اعتراض و شکایتی نسبت به صلاحیت و اعتبارنامه های نمایندگان منتسب به کارگران ایران از جانب هیچ سندیکایی در این کمیسیون ها صورت نگرفته است.

از این بیانات معلوم می شود که سنبه کارگران ایران برای اخراج نمایندگان قلابی از سازمان جهانی کار، اتحادیه های کارگری شرکت کننده در کمیسیون های این سازمان می تواند باشد، و نه اکتفا کردن به ارائه شکوائیه به مجمع عمومی آن. وارد شدن از این راه البته کاری سنگین و دراز مدت می طلبد و حامیان طبقه کارگر ایران در خارج از کشور در یک همکاری و هماهنگی برنامه ریزی شده و نقشه مند می توانند این راه سنگلاخ را هموار کنند.

سایت راه کارگر- 13 ژوئن 2007 - بیست و سوم خردادماه 1386

تهران- خبرگزاری کار ایران

دبیرکل کانون عالی انجمن های کارفرمایی ایران

اعتبارنامه هیات نمایندگان به ظاهر کارفرمایی ایران، در اجلاس ILO قطعی نشد

دبیرکل کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی ایران گفت: هنوز تصویب اعتبارنامه های هیات نمایندگان به ظاهر کارفرمایی ایرانی

در اجلاس سالیانه سازمان جهانی کار قطعی نشده است. به گزارش خبرنگار گروه کارگری ایلنا، محمد عطاریان که به تازگی از اجلاس ILO بازگشته است، یادآور شد: براساس شکایتی که از سوی سازمان جهانی کارفرمایان IOE در اجلاس امسال ILO علیه هیات به ظاهر کارفرمایی ایران مطرح شده است، کمیته اعتبارنامه های این اجلاس، مشغول بررسی صلاحیت هیات نمایندگان کارفرمایی ایرانی است.

وی تصریح کرد: هر چند از سوی سازمان ILO به هیات کارفرمایی ایرانی مانند همه شرکت کنندگان کارت حضور در جلسات کنفرانس داده شده است، اما داشتن این کارت به معنی تأیید قطعی اعتبارنامه دارندگان آن نیست.

عطاریان با بیان اینکه طبق معمول هر سال، در طول برگزاری اجلاس سالیانه سازمان جهانی کار برای اعتراض به اعتبارنامه شرکت کنندگان مهلتی مقرر شده است، افزود: در اجلاس امسال این مهلت تا پایان پنجشنبه گذشته برقرار بود.

وی با اشاره به ناراضیاتی سازمان جهانی کارفرمایان از اقدامات غیر قانونی سال گذشته دولت ایران برای تشکیل تشکل جدید کارفرمایی، گفت: مسوولان این سازمان جهانی امسال در آستانه برگزاری اجلاس ILO به منظور صیانت از آزادی تشکل های کارفرمایی بخش خصوصی، شکواییه ای را علیه هیات جدید کارفرمایی ایران مطرح کردند که به احتمال قوی تا پایان هفته جاری کمیته اعتبارنامه نظر خود را اعلام خواهد کرد.

عطاریان یادآور شد: از زمستان سال گذشته که وزارت کار و امور اجتماعی ایران، اخبار و گزارش های نادرستی از فعالیت های کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی ایران به سازمان های جهانی کار و کارفرمایان گزارش داد، سازمان های مذکور پس از بررسی اظهارات طرفین به بی پایه و اساس بودن گزارش های دروغین پی برد.

وی افزود: هیات کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی ایران به منظور حفظ منافع ملی تا به امروز از اختیارات و ابزارهای قانونی خود استفاده نکرده و معتقد است با توجه به صدور احکام اخیر دستگاه های قضایی، تا پایان سال جاری چالش ایجاد شده برطرف خواهد شد.

وی با بیان اینکه نمایندگان هیات مدیره کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی ایران در اجلاس امسال ILO تنها به منظور حضور در مجمع عمومی LOE مجمع عمومی کنفدراسیون بخش خصوصی کشورهای آسیا و اقیانوسیه جلسات کنفرانس شرکت داشتند، افزود: اعتراض اخیر سازمان جهانی کارفرمایان به صلاحیت هیات جدید کارفرمایان ایرانی تنها در چارچوب وظایف این سازمان جهانی بوده و هیات مدیره کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی ایران به منظور حفظ منافع ملی در این مساله تاکنون دخالتی نداشته است.

وی وعده داد: کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی ایران به زودی طی يك نشست مطبوعاتی دیدگاه های خود را در این مورد بیان خواهد کرد .

عطاریان افزود: سازمان جهانی کارفرمایان متأسفانه شکایت جداگانه ای را علیه دولت ایران در کمیته آزادی انجمن سازمان جهانی کار مطرح کرده که روند رسیدگی آن پس از اتمام اجلاس سالیانه ILO آغاز خواهد شد.

.....

## چهره مافیا به روایت رسمی

\*احمدی نژاد اگر تاکنون نتوانسته است، تورم و گرانی را مهار کند، بیکاری را کاهش دهد، و.. "موفقیت" های او را در اقدامات دستگاه سرکوبش در اعدام و شکنجه و زندان باید خلاصه کرد، اما....

روشنگری: محمود احمدی نژاد اگر پس از دو سال حضور در کسوت رییس جمهور و علیرغم وعده های کلان انتخاباتی اش نتوانسته است، تورم و گرانی را مهار کند، بیکاری را کاهش دهد، جلوی ورشکستگی کارخانه ها را بگیرد، و اگر در این مدت "موفقیت" های او را در اقدامات دستگاه سرکوبش باید خلاصه کرد ( در اجرای طرح هایی چون حمله به زنان به بهانه بدحجابی و دستگیری و ضرب و شتم خیابانی جوانان به نام مبارزه با اوباش و اعدام های فزاینده در ملاعام و برقراری حکومت نظامی اعلام نشده در مناطقی چون سیستان و بلوچستان و خوزستان و...) در عوض در چهارچوب رقابت های جناحی و لاپوشانی مقاصد خود هم که شده توانسته است تا حدودی چهره فاسد و مافیایی نظامی را که وی خود رییس جمهور و بخشی از آن است نشان دهد؛ چهره ای که او خود را تا حدودی ناگزیر یافته است آن را علنی کند تا همزمان بتواند مدعی شود که او شخصا خواست و تلاش کرد که دست رانت خواران دانه درشت را قطع کند و به وعده های انتخاباتی اش عمل کند و عدالت را حاکم سازد، اما مافیای حکومتی قدرقدرت نگذاشت.

احمدی نژاد هر بار که از سوی منتقدان خود در جناح رقیب هدف انتقادهای سازمان یافته قرار گرفت، در واکنش به این انتقادات گوشه ای از پرده اعمال منتقدان خود را بالا زد. تازه ترین نمونه سخنان او در جریان سفر به سمنان است که بعد از غوغای نشریات و رسانه های وابسته یا نزدیک به جناح رفسنجانی در مورد نرخ بهره و نامه ای که در انتقاد از سیاست های اقتصادی احمدی نژاد به نام "اساتید اقتصاد" انتشار دادند مطرح کرد.

او در سمنان به "دهان قلدری" اشاره کرد که "شیلنگ 8 اینچ به بیت‌المال وصل کرده و با یک پمپ و برق سه فاز می‌مکد و به حساب و به جیب خود می‌ریزد و بستگان خود را منتفع می‌کند" و منظورش البته رفسنجانی و خاندان او بود.

او به یکی از مصاحبه های پیشین رفسنجانی در مورد دارایی ها و اموالش که طی آن ادعا کرده بود که پس از انقلاب نه تنها ثروتی به هم نرزه که بخشی از دارایی اش را هم از دست داده بدون ذکر نام اشاره کرد و گفت: "وقتی به این افراد زیاده‌خواه و فرصت طلب و رانت خوار می‌گوییم از کجا آورده‌ای، می‌گوید من این ثروت را از قبل داشتم، ما که تو را می‌شناسیم، وقتی انقلاب شد تو چیزی نداشتی، در طول انقلاب هم که تو مسوولیت داشتی و فرصت سرمایه‌گذاری نداشته‌ای، پس این ثروت کلان از کجا به دست آمده است." او در سمنان

از تصمیمش در باره کاهش نرخ بهره دفاع کرد و نویسندگان نامه انتقاد از سیاست های اقتصادی اش را به همدستی با مافیا که از نظر او اسم شب هاشمی رفسنجانی و گروهبندی حامی اوست متهم کرد و گفت: "ما را متهم به شتابزدگی در تصمیم‌گیری می‌کنند، یک نفر از اقتصاددانانی که مدعی است و کاهش نرخ سود تسهیلات را به ضرر کشور می‌داند، بیاید ادعای خود را به صورت علمی ثابت کند."

او در تشریح رابطه نامه منتشره با "مافیا" گفت: "عده‌ای با کار مافیایی بعضی مواقع حقایق را دگرگون جلوه می‌دهند و دیگران را به‌جای خود می‌نشانند و هدف آنها ضربه زدن به دولت است."

احمدی نژاد در تشریح "کار مافیایی" به "ایجاد شوک کاذب در بازار مسکن، اخلال در نظام دارویی کشور و واردات بی‌رویه شکر" به عنوان نمونه هایی از "اقدامات مافیایی این گروه‌ها" اشاره کرد و گفت: "این شبکه مافیایی با دسترسی به منابع قدرت و ثروت، با فضاسازی خدمات دولت را تخریب می‌کند."

احمدی نژاد که زیر حمله دائم جناح رفسنجانی و رسانه های اوست در واکنش به فشارهای وارده بر خود از سوی این جناح به "شیلنگ هشت اینچی" اشاره کرده است و به نقش "مافیایی" گروهبندی مزبور در زمینه بازار مسکن و دارو و شکر. با این حال او هر قدر هم که شعار بدهد قادر به قطع دست این مافیا نخواهد بود، زیرا این مافیا بخشی از نظامی است که او رییس جمهور آن است و برای حفظ آن تلاش می‌کند. از این جهت او همان وضعی را دارد که زمانی اصلاح طلبان داشتند. آنها اگر می‌خواستند قدمی در جهت وعده های خود بردارند اول از همه باید ولایت فقیه و همه نهادهای فراقانونی و دولت سایه تحت اختیار وی را از سر راه کنار می‌زدند ولی این کار معادل واژگون سازی همان نظامی بود که آنها در چهارچوب آن و برای حفظ موجودیتش به مصادر قدرت دولتی رسیده بودند. نتیجه را همه می‌دانند: از این دوران فقط رسوایی و سرشکستگی برای مدعیان اصلاحات ماند و واقعیت اصلاح ناپذیری رژیم و این واقعیت اساسی دیگر که جناح های جمهوری اسلامی اگر بر سر پست و مقام گوشت تن هم را بخورند، استخوان هایشان را برای روز مبادا نگاه می‌دارند. مشابه همین وضع اکنون گریبانگیر احمدی نژاد شده است.

کاملاً روشن است که او نمی‌خواهد و اراده آن را ندارد که دست رانت خواران دانه درشت حکومتی را قطع کند، چرا که این کار در واقع زیرپای رژیم خودش را خالی خواهد کرد. بنابراین تنها خاصیت واکنش های احمدی نژاد به انتقادات هماهنگ و هدایت شده جناح رفسنجانی از سیاست های دولتش برملا شدن چهره نفرت انگیز رژیم فاسد جمهوری اسلامی است. در چهارچوب رژیم جمهوری اسلامی نه اصلاحات آینده دارد نه اقتدارگرایی. خانه از پای بست ویران است.

برگرفته از سایت روشنگری

.....

## اعتصاب کارگران شرکت نیشکر هفت تپه



### اطلاعیه

بنابر دعوت فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل ( ITF ) از سندیکای کارگران شرکت واحد جهت حضور ر کنگره فدراسیون مذکور، با موافقت هیئت مدیره سندیکا، آقای منصور اساتلو رئیس هیئت مدیره از تاریخ 22 الی 27 خرداد ماه به شهر لندن پایتخت انگلستان محل برگزاری کنگره مسافرت نموده است.

همچنین قرار است ایشان طبق برنامه ریزی اتحادیه بین المللی کارگران ( ITUC ) در اجلاس سالیانه سازمان بین المللی کار

( ILO ) و دیگر جلسات اتحادیه کارگران کشورهای حضور یافته و در باره مشکلات عمومی کارگران ایران از جمله مشکلات کارگران شرکت واحد سخنرانی نماید.

سندیکا اولین حضور نماینده مستقل خود در کنگره بین المللی کارگری را یک موفقیت بزرگ دانسته و این رویداد خجسته را به جامعه کارگری شادباش می گوید.

سندیکای شرکت واحد مراتب سپاسگزاری خود را از اتحادیه بین المللی کارگران ( ITUC ) و فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل ( ITF ) و دیگر اتحادیه های کارگری به ویژه اتحادیه کارکاناد ( GLC ) اعلام می نماید. باشد که همبستگی و کوششها منجر به رعایت حقوق کارگران ایران از جمله حق آزادی تشکیل سندیکای کارگری و اجرای مقوله نامه 87 سازمان بین المللی کار شود.

سندیکای کارگران شرکت واحد  
اتوبوسرانی تهران حومه  
1386 / 3 / 23

بنابه گزارشات رسیده از شرکت نیشکر هفت تپه، کارگران که از روز دوشنبه 20 خرداد 1386 اعتصاب خود را شروع کردند همچنان به اعتصاب خود ادامه میدهند پنج هزار کارگر نیشکر هفت تپه در حالی چهارمین روز اعتصاب خود را آغاز کردند که در طی روزهای گذشته تجمع سه هزار نفری شان با وجود فضای آرام و مسالمت آمیز آنان مورد هجوم نیروی انتظامی و حراست قرار گرفت و به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفتند.

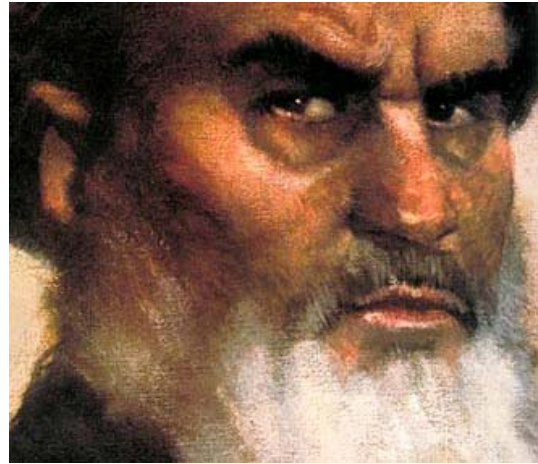
صبح روز پنج شنبه بیست و چهارم خرداد ماه ساعت هفت صبح سه هزار و پانصد نفر از کارگران و کارمندان نیشکر هفت تپه جلوی درب مدیریت کارخانه تجمع کردند. به گزارش خیر نگار مدافع حقوق بشر و دمکراسی کارگران با شعارهای مرگ بر هیئت مدیره دروغ گو و هیئت مدیره اخراج باید گردد اعتراضات خودشان شروع کردند. کارگران یکی از اعضای هیئت مدیره بنام مستحبی را از شرکت بیرون کردند. کارگران در ساعت نه صبح با خروج از کارخانه به سمت پاسگاه هفت تپه رفتند و مدتی در آنجا تجمع کرده و سپس به سمت جاده های روبروی کارخانه رفتند و با بستن جاده مانع عبور کامیونها و ماشین های شرکت ها و کارخانجات منطقه شدند. کارگران اعلام کردند در روز های آینده با شدت عمل بیشتری به اعتراضات خود ادامه می دهند .

مدیر عامل شرکت که در اعتصاب دور دوم قول پرداخت کلیه حقوق و مزایای آنان را ظرف مدت يك هفته داده بود، اعضای هیئت مدیره را برای آرام کردن کارگران فرستاده بود. یکی از نماینده کارگران خطاب به اعضای هیئت مدیره گفت : هیچ شرط و یا پیش شرطی را برای مذاکره قبول نمی کنیم و خواسته های کارگران را در چهارده بند عنوان کرد.

1. پرداخت حقوق معوقه سه ماه گذشته .
  2. پرداخت پول بن های کارگران.
  3. دادن هدیه ها که به کارگران وعده آن را داده بودند.
  4. حق داشتن سندیکای کارگری.
  5. حق شرکت کارگران فصلی در انتخاب نمایندگان کارگران( در حال حاضر بیش از 1500 نفر کارگر نی برادر شرایطی طاقت فرسا و درگرمای شدید خوزستان از داشتن حداقل امکانات ایمنی و رفاهی محروم هستند) .
  6. حق طبقه بندی مشاغل.
  7. بازنشسته کردن کارگرانی که دوران بازنشستگی آنها گذشته.
  8. تامین وسائل ایمنی کارگران.
  9. پرداخت حق بدی آب و هوا.
  10. اخراج هیئت مدیره شرکت که از عناصر امنیتی و نظامی هستند که به خاطر نداشتن تخصص باعث سوئ مدیریت و ورشکستگی شرکت شده اند.
  11. متوقف کردن تهدیدات و فشارها و پرونده سازی علیه فعالین کارگری این شرکت.
  12. متوقف کردن مافیای شکر( که از افراد رده بالای حکومت هستند) ورود غیر قانونی شکر .
  13. ارتقای پایه کارگران بر مبنای تخصص و تجربه و نه بر مبنای وابستگی به نیروهای امنیتی و اطلاعاتی.
- لازم به یاد آوری است این کارخانه نقش زیادی در امرار معاش کشاورزان و کارگران شهرهای هفت تپه، شوش و اندیمشک دارد و هزاران نفر به طور مستقیم و یا غیر مستقیم از این کارخانه امرار معاش می کنند.
- فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران از سازمان جهانی کار و سازمانهای دیگر خواستار محکوم کردن فشارها علیه کارگران ایران و حمایت از آنها است و بخصوص از کارگران نیشکر هفت تپه خوزستان است .

گزارش فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران

## خردادماه، خمینی و خاوران



شنیده‌ام یکی از مادران داغ‌دیده‌ی **خاوران**، وقتی خبر مرگ **خمینی** را شنیده بود با روسری قرمز در خاوران به پایکوبی پرداخت. و هرگز از یاد نخواهم برد که کشور در آن خردادماه چه **مضحکه‌ای** شده بود. اینک قریب به دو دهه از آن جریانات گذشته است. اما هرچه بود، در حافظه تاریخی نسلی برجا مانده است که اکنون بی‌هویت و سرگشته و خسته، در خیابان‌های شهرهای مختلف ایران برای ادامه حیات تلاش می‌کند (بخوانید جان می‌کند). میراث خمینی چه بوده؟ چرا آقایان پاسخ نمی‌دهند؟ احمدی‌نژاد که در هر شهر بزرگ و کوچک ایران وعده ساخت دو ورزشگاه و چند هزار فرصت شغلی و امکان زندگی بهتر را به جوانان می‌دهد، چرا نمی‌گوید که محض نمونه در تمام این 27 سال گذشته از انقلاب حتا یک ورزشگاه نساخته‌اند؟ ثروت ملی کشور خرج چه می‌شود؟ اصولاً تداوم ولایت فقیه پس از مرگ خمینی، چه لزومی داشته و آیا این بار سلطنت روحانیت شیعه را بر کشور مسلط نکرده است؟ این همه فقر و نابرابری برای چیست؟

خردادماه همواره به‌کام ایرانیان تلخ و علی‌الخصوص در این سال‌های استبداد اسلامی، تلخ‌ترین ماه‌ها بوده

است. به یاد بیاورید چه‌سان شیرینی **فتح خرمشهر** را با تداوم بی‌منطق جنگ به کام مردم تلخ کردند و چگونه به بهانه‌ی 15 خرداد هر سال که گویا خمینی انتظار فرج از آن می‌کشید، سراسر کشور را غرق در سیاهی عزاداری‌های تصنعی می‌کردند. و اکنون در 14 خرداد چه **بارعام‌ها** در مرقد آقا می‌دهند و ... حال جمهوری اسلامی بدون کاریزمای خمینی، در ضعیف‌ترین دوران خود به سر می‌برد و نمی‌تواند و نخواهد توانست پاسخگویی خیل عظیم مطالبات جامعه باشد.

جمهوری اسلامی دقیقاً پا جای پای رژیم پهلوی در سال‌های پس از 54 می‌گذارد که دلارهای نفتی و تورم قدرت از خود بی‌خودش کرده بود. جمهوری اسلامی نیز می‌داند که بر خلاف شعار رئیس‌جمهورش، نمی‌تواند. و می‌داند که مردم هم نمی‌خواهند. و درگیر زمان رفتن است.

خمینی و تاثیر تلخی که بر جای گذاشته است، محو خواهند شد. اما در خاطره‌ی میلیون‌ها داغدار این سرزمین، دورانی سیاه و تباه همواره باقی خواهد ماند. دورانی که مثل موزه‌های برجای مانده از جنایات نازی‌ها به موزه‌ها سپرده خواهد شد.

در فیلم بسیار زیبا و ضد فاشیسم «عابر پیاده» دیالوگی وجود دارد. پیرمردی نازی و دختر کوچکی که نوه‌اش است به موزه‌ی جنایات فاشیسم می‌روند. دخترک از پدر بزرگ می‌پرسد: «چرا بعضی چیزها رو تو موزه می‌ذارن؟» و پدر بزرگ بعد از کمی مکث و تردید پاسخ می‌دهد: «برای این‌که هیچ وقت فراموش نشن». و حکایت خردادماه و جنایاتی از قبیل خاوران که توسط خمینی انجام گرفته از این دست است.

برگرفته از ماهنامه تاسیانی